



این کتاب در سایت نگاه دانلود آماده شده است

[www.negahdl.com](http://www.negahdl.com)

نام رمان: آوای زندگی

نام نویسنده:

**fatemeh asadi**

ژانر: عاشقانه طنز

آوا تک دختر خانواده فرهمند هستش و 21 سالشه که با یه پسر تصادفی میکنه و رابطه اونا باهم شروع میشه وکل کلاشون تا اوا سر موضوعی از رادین کمک می خواد و اون شرطی میزازه که باعث میشه اینا برن المان و تا یه سال اونجا بمونن و بعد هم مسائلی پیش میاد که زندگیشونو تغییر میده

=====

بنام خدا خالق تمام زیبایی های جهان

زندگی چیست ؟

گذراندن وقت ثانیه به ثانیه

نه زندگی این نیست زندگی عشق ورزیدن است

دوست داشتن و دوست داشته شدن است

میبینی چه چیز عجیبیست این زندگی

هرکس به سمت سویی میروود و من میروم تا بتوانم نیمه خودم را پیدا کنم

آوا زندگی یعنی اهنگی که باعث ادامه ی زندگی میشود

میبینی همه در حال جدال سختی هستند تا زندگیشان به خوبی بگذرد

ماهم نیز همیشه تلاش کنیم تا در چنین جدالی پیروز شویم

آوا ای اهنگ زندگی دوست داریم و از تو میخواهیم

همواره همراه ما باشیوووو در راه زندگی مارا همراهی کنی

دوست دار تو زندگی

\*\*\*\*\*

آوا

-وایییییییی دیرم شد خاک حالا چیکار کنم وای ماما—ان کجایی منو چرا بیدار نکردی؟

-به جای اینکه غر غر کنی برو حاضر شو به کلاسایه دیگت بررسی

-ننه ی مارو باش

بدوبدو رفتم تو اتاق کمد باز کردم و از دیدن لباس های چیده شده با نظم نزدیک بود سخته کنم انارو کی مرتب کرده جن اومده وایی لباسامو سریع پوشیدمو سوار شوهرم شدم و راه افتادم منحرفا من به ماشینم میگم شوهر

خب پیش به سوی دانشگاه هی دنیا میدونم دارررین از فضولی میمیرین بدونین من کیم خب من اوا فرهمند  
21ساله دانشجوی دندانپزشکی تویه خانواده پولدار یه برادرم دارم آدین اونم 25 سالشه خعلی شیطونه البته  
میگن من به اون رفتم ولی کی میگه من شیطونم خیلیم مظلومم یهو یه صدای گرومپ اومد ایستادمو پیاده شدمو  
شوهرمم عقبش داغون شده بود که یه پسر اومد کنارم وگفت:

-واقعا ببخشید یکمی عجله داشتم

-واقعا که آقا زدی شوهر نه چیزه ماشین منو داغون کردی اونوقت ببخشیدم میگین

واقعا که داشت گریم میگرفت خیلی شوهرمو دوس داشتم

پسره-باشه زنگ بزنین 110 امروز کلا قرار نیس بریم دانشگاه

-شما داشتین دانشگاه میرفتین الان منم میخواستم همینو بگم خب پس امروز دانشگاه پر خوب شوهرمو چیکار  
کنم؟

درحالی که سعی میکرد خندشو کنترل کنه قرمز شده بود گفتم:

-خوب بخند چرا قرمز میشی

تا اینو گفتم ترکید بیچاره ننش براش بمیره ایشالاه خوب مأمورا هم اومدن و مقصر آقای چی بود ایا اصلا نگفته  
که خوب امل خودتم نگفتی رفتم طرفش بولیزشو کشیدم تعجب کرده بود

-چیه نمی خورمت اسمت چیه؟

پسره-رادین ایرانیان هستم

-خوب منم اوا فرهمندم خوشبختم

-همچنین

-کاری نداری میخوام برم در ضمن شمار تو بده

اخم کرد روپهش گفتم:

-بین اقا پسر تا حالا با پسری حرف نزدم اگه اونام زدن یک بلایی به سرشون میارم که بدونن دنیا دست کیه به  
خاطر این اسمتو پرسیدم چون میخواستم بگم خصار تو بده

با چشای اندازه نعلبکی داشت نیگام میکرد موهای سیاه داشت چشای عسلی پوست سفید بینی و لب خعلی  
خوشگل آدم میخواست بپره بوسش کنه همونطور که داشتم نگاهش میکردم یه صدای بی تربیتی اومد هی اینور و



دنیا به کام تو برو عزیزم  
شاید بفهمی مٹ من همیشه  
فدای خنده ای تو عزیزم  
یه عمری حرفت رو دلم لونه کرد  
دوسم نداشتی برو بی معرفت  
یادم نمیره با دلم چه کردی  
تنهام گذاشتی برو بی معرفت  
بی وفایی کار هر دقیقه  
تو نمیدونی فقط من میدونم  
تو بهم میخندیو من میشینم  
پای سجاده و نفرین میکنم  
اشکام و پنهونی دارم میریزم دنیا  
به کام تو برو عزیزم  
شاید بفهمی مٹ من همیشه  
فدای خنده های تو عزیزم  
یه عمری حرفات رو دلم لونه کرد  
دوسم نداشتی برو بی معرفت  
یادم نمیره با دلم چه کردی  
تنهام گذاشتی برو بی معرفت  
(آهنگ بی معرفت از ایمان غلامی)

زرشک اینم اهنکه من گذاشتم انگار تو عشقم شکست خوردم دور زدم و پیش به سوی خانه بابا ماشین نداشت  
که تو خونه مونده بود





فقط با تو باشم و این بهم آرامش  
میده وقتی شب میزنم قدم هاتو نه نمیزارم  
تشکونت هم با اخلاقای بچه گونت  
کنار میامو با تو هستم به کسی  
نمیدم من جاتواصلا  
زندگی با تو خوب  
زشتیه دختر شیکه با موی مشکی  
که مثلاً وقتی با منی توام بیشتر  
همیشه تو ی چشمی  
دیونه اگه بری دیگه دلخوشی برام نیمونه  
اینو بدون که دوست دارم من دیونه  
هیچ کسی قدر تو مٹ من نمیدونه  
من با تو راحتم عوض نمیشه  
با تو حالتی با تو طاقتی  
زیاده و روت حساسم با  
اینکه مٹ تو زیاد نسناسم  
من فقط با تو سرگرم میشم  
پس هر جا هستی برگرد پیشم  
وقتی که تو کنارم هستی  
مشغله فکریهام کمتر میشن  
فک نکن که ندید بدیدم ولی من  
هیچ جایی شبیت ندیدم  
مطمعنا حضور تو برام



میشه یه اتفاق جدید عزیزم  
بدون اینو که تا تش هستم  
چیزی کم نمیزارم واست اصلا  
میدونم که توام دوسم داریو خیلی  
راحت دست نمیکشی ازم  
دیونه اگه بری دیگه دلخوشی برام نیمونه  
اینو بدون که دوست دارم من دیونه  
هیچ کسی قدر تو مٹ من نمیدونه  
من دوس دارم حتی غر زدناتو  
دروغ گفتناو دور زدناتو  
چپ نگا کردن و زل زدناتو  
آخه بیشتر از همه من خوش ترم باتو  
دوس دارم وقتی میای پیشم  
با یه تلفن بدویی بیای پیشم  
وقتی به تو شک میکنم تلفوننتو  
میگیرم از سیما بی شک  
نمی بینم روتو من اشکالی تنها تویی که  
واسم ارزش داری نمیخوام باشی با من  
اجباری پس توام بگو که رو من حس داری  
وقتی نیستی نگران میشم خوشحالم از اینکه  
تو الان پیشم هستیو همین برام بسه  
بی تو حتی زندگی واسم بسته  
دیونه اگه بری دیگه دلخوشی برام نیمونه



-می خوام بازی رو شروع کنی

-اره

-باش پس بچرخ تا بچرخیم

-یادت باشه مواظب خودت باشی با بد کسی در افتادی

وراه افتادم سمت ماشینم سوار شدم و راندم تا رسیدم به جایی که بهم آرامش میداد پشت بام تهران از ته دلم جیغ زدم مهم نبود دارن منو نگاه میکنن من فقط آرامشمو میخواستم همین یه چند دقیقه ای موندمو راندم سمت خونه کسی تا حالا اونجوری سر من داد نزده بود خیلی ناراحت شدم ولی باید قوی باشم اره اینه رسیدم در خونه رو باز کردم وارد شدم

-سلامم مامانی

-سلام خسته نباشی دختر گلم

-مرسی من برم یکمی چرت بزنم

-برو دخترکم

-میسی مامان گلی

از پله ها رفتم بالا تو تاقم و درو قفل کردم تنها چیزی که به من آرامش میداد موزیک بود بدون گذاشتمو دراز کشیدم باید حال اون بچه ننه ر بگیرم اگه نگیرم که آوا نیستم یکمی حالم خوب شد آهنگ شاد گذاشتمو شروع کردم به رقصیدن که مامانمو دیدم که داره میرقصه آدین داشت رپ میرقصید تعجب کردم اینا چطور اومدن  
تو!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

عجیبه واقعا حالا ولش خودمم شروع کردم به تکون دادن

که بابا اومد آهنگو قطع کردم به مامان چچور نیگا میکرد با عشق آدین گفت:

-اگه میخوایین همدیگه رو بخورین برین بیرون اینجا عیبه

من زبونمو گاز زدم تا خندم نگیره بابام داشت میخندید که فرستادمشون بیرون و با آدین شروع کردم به رقصیدن رپ عالی میرقصیدیم بعد یک ساعت رقصیدن رفتم دشوری اومدم دیدم آدین نیشش بازه داشت حتما با دوس دختراش حرف میزد ایا اونکه گوشیه منه که فوراً گرفتم که بعله دیدم اینا خواهر یلداست گفتما چرا نیشش بازه با چشم بهش فهموندم گم بشه گفتم:

-سلام خوبی؟

-مرسی تو چطوری؟

- چرا به من زنگ زدی؟

-یلدا گفت که بهت بگم 7 آماده باشی بریم بیرون

-باشه

قطع کردم رفتم سر انتخاب لباس کمدم باز کردم ویه مانتوی کرم با شلوار لوله تفنگی و روسری حریرمو سرم کردم رژدم و یکمی ریمل و مداد ابرو کرم و خیلی ساده رفتم بیرون آدین گفت:

-اومای گاد وری وری نایس خواهر منی تو

- نه پس عمتم

- زرشک خواهرمارو ازش تعریفم میکنی پاچه میگیره نمیکنیم

-میاما آدین

که زنگو زدن رفتم بیرون تو ماشین پرشیای یلدا جلو نشستم و حرکت کرد عجیب بود هیچ کدوم حرفی نزدن بینی چیشده منم حرفی نزدم که پرسیدم لالین با دستش گفت نه اینا چرا اینجوری میکنن

-خوب پس چرا حرف نمیزنین

-توگفتی خفه شین مام شدیم

یادم اومد صبح تو انشگاه بهشون گفتم ،گفتم:

- خوب اونموقع عصبانی بودم یه حرفی زدم

همشون شروع کردن از اینهمه صدا داشت سرم گیج میرفت یک دادی زدم که گوشای خودم کر شد چه برسه به بچه ها بالاخره تو یه کافی شاپ رفتیم من قهوه با کیک کاکائویی سفارش دادم و بچه ها بستنی نشستند بودیم که یهو یه دسته پسر اومدن نشستن کنارم منم که عشق پسر شروع کردم ادا در آوردن که شیکم درد میکنه و حرکت کردم به سوی دستشویی مطمئن بودم که یکیشون میاد دنبالم وارد که شدم یه نفر اومد منم هی اینور اونور میرم که بره بیرون واقعا دستشویی داشتیم اخه مرتیکه شاید اسهال گرفتم نرفت که نرفت منم اخر برگشتم و گفتم:

-بخشید شما میرید دستشویی؟

-بله بامنین

- نه پس با عمم هستم

-خب منتظر یه نفرم

-اینجا که غیر از منو شما کس دیگه ای نیس

-خب منتظر شومام

-اونوقت منتظر چیه من

-خب اینو بگیرینش

یه شماره داد دستم و رفت هه زرشک الان بهت حالی میکنم به آدین زنگ زدم بیاد نیم ساعت بعدش رسید بهش گفتم که داریم نقش بازی میکنیم تا حالشونو بگیریم و اون پسرو که حتی اسمشم یادم نیس نشون دادم آدین زود میتونست صورتشو به حالت عصبانیت در بیاره رفت سمتش منو دخترا هم رفتیم اونجا آدین گفت:

-هوی تو به نامزد من شماره دادی؟

پسره-نه منچنین کاری نکردم حالا نامزدتون کیه؟

ومنو نشون داد پسره یه لحظه وحشت کرد

آدین-خب حالا داده بودی؟

-نه

من-نه دورغ میگه آدین خودش بود

آدین- آوا تو ساکت شو باتوام پسر

که یهو آدین رفت سمتشو پیرهنشو کشید با اینکه از آدین بزرگتر بود ولی جسش کوچیکتر بود نگام افتاد به الینا که دیدم باعشق خیره شده رو آدین میخواستم حرصش بدم رفتم کنار داداشیم و گونشو طولانی بوسیدم و گفتم:

-عشقم بیا بریم ولشون کن حالا یه خطایی کرد

-باشه فقط به خاطر تو

وراه افتادیم بیرون رسیدنم به بیرون همانا و ترکیدنم ازخنده همانا بچه هام میخندیدن بجز الینا روبهش گفتم:

-حق تو نخوردم که داداشمه بوسش کردم چرا اخم میکنی

الینا حول شد آدین با تعجب نگام میکرد یه چشمک واسش زدم و رفتم به طرف ماشینش روبه بچه گفتم

-خداافظ کابوسای رنگی ببینین و خوش گذشت

وسوار شدم آدین اومد و گفت

- منظورت چی بود؟

-اخ برادر من دلشو بردی دیگه موقع دعوا چنان نگات میکرد که من فک کردم میخواد تورو بخوره

-نه بابا

-آره بابا

-چه خوب شد کارمو راحتتر کرد

-چیزی گفتی؟

-میگم خواهری

-بعــــــــــــله

-میگم یه چیزی بت بگم به کسی نمیگی

-حالا چی باشه

-منم الینارو دوس دارم

-خوب

-من عاشقشم

-و تو چی؟ به نظرت الینارو بت میدن؟

-درسته من دوس زیاد داشتم ولی از وقتی فهمیدم الینا رو دوس دارم با همشون بهم زدم

-خب دیگه چیی؟

-همین می خوام تو با مامان صحبت کنی

-باشه

-خیلی ممنونم

اخى برادرم هم قاطى خروسا شدو رفتتو راه واسم بستنى خريد كه خرم كنه منم كه خر شدم روند سمت خونه

رسيدم درو باز كردم مامان اومد و گفت: كجا بودين؟

-مادر من بيا بت بگم

-جون به لبم کردی خو

-ببین مامان پسترتو میشناسی خوب این یک دوم اینکه این گل پسترت عاشق شده سوم اینکه می خواد باهاتش  
مزدوج بشه چهارم اون دختر

موندم یه چن دقیقه مامان مبهوت مونده بود که گفتم:

-اون دختر الینا ست خواهر یلدا حیدری دوستم که تو بهتر از من میشناسیش و من می خوام که برای  
خواستگاریش بریم

مامانم منفجر شد

-الهی قربون پسریم بشم من الینا که عشقمه من همین فردا نه الان زنگ میزنم بریم خواستگاری

و تند رفت سمت تلفن بزار خوش باشه بعد از 2ساعت قطع کرد

-چی شد؟

-اول شکه شد ولی بعدا گفت برامون افتخاره حتما فردا شب میریم

-خب من برم لباسامو عوض کنم پیام

-برو زود شام بخوریم

تند تند از پله ها بالا رفتم وارد اتاقه آدین شدم رو بهش گفتم:

-مبارکه شاه دوماد فردا قراره بریم خواستگاری

-دروغ میگی

-نه به جون تو

اومد بغلم کرد و دوور اتاقش چرخوند وای من شدم خواهر شوهر ههه من عجب به قول ترکا بالدیز(خواهر شوهر)  
بشم من هاهاهاهاهایول چه کیفی بکنم

-خب حالا به چی فک میکنی

-که چطوری با زن برادرم رفتار کنم

-از گل نازکتر بهش بگی من میدونم باتو

-اومای گاد وای الان مامان مارو میکششه

دستشو کشیدمو آوردم تو آشپز خونه مامان شروع کرد

-قربون پسرم برم من داری دوماد میشی یهو گریش گرفت مادر مارو چه احساساتی میشه شامو خوردیمو جمع کردیم بابا هم به آدین تیکه مینداخت بعد از مدتی رفتم که دیگه کپه مرگمو دعوت کنم منو ببره وبرد

\*\*\*\*\*

رادین

از شرکت در اومدم و راه افتادم برم خونه که یادم افتاد که باید برم خونه ی مامان و بابا راه افتادم ببینم چه کار مهمی باهام دارن عجب آهنگی بود این

یکی بیاد غمو از دلم درآره

جای غم اسمتو رو قلبم بزاره

مگه غیر تو کسی رو خواسته بودم

مگه جز تو به کسی وابسته شدم

حسی که تو چشاته دنیا یه منه

چشایی که انگار با من حرف میزنه

کسی که زندگیشو پاک ریخته به پات

آره منم اونی که میمیره برات

بگو بگو من دیگه طاقت ندارم

اخه به دوره تو عادت ندارم

یه چن شبهه که خواب راحت ندارم

بگو توهم یه خواب راحت نداری

بگو توهم مٹ من طاقت نداری

بگو بگو من دیگه طاقت ندارم

اخه به دوره تو عادت ندارم

یه چن شبهه که خواب راحت ندارم

بگو بگو من دیگه طاقت ندارم



اخه به دوره تو عادت ندارم

یه چن شبه که خواب راحت ندارم

بگو توهم یه خواب راحت نداری

بگو توهم مٹ من طاقت نداری

(آهنگ طاقت ندارم از شهاب تیام)

از وقتی 25 سالم شد از مامان و بابا جدا شدم و مستقل زندگی کردم الان دوساله من بغیر از خودم یه برادر دیگه دارم که اسمش رایان اونم 21 سالشه و مهندسی عمران میخونه خوب خودمم 26 سالمه و هنوز دانشجویام ولی رئیس یه شرکت بزرگ صادرات و واردات لوازم پزشکیم خب از نظر هیکل و قیافه بیستم دیگه چی بگم خو البته شیطون مٹ اون دختره اسمش چی بود آوی نه آوا آره 21 سالشه دختر زببایی بود ولی من به هیچ دختری اجازه ی ورود به قلبمو نمیدم اوه اوه دختره ی اومده لاستیکای ماشینمو خالی کرده خونسردم وایساده و میگه حقت بود اولین دختری بود که در مقابل من بی پروا بود ومیترسید ولی به روی خودش نمی آورد اه چطور یهو یاد اون افتادم ولش کن اخ این آهنگه داق دلمو تازه کرد اخه امل من واسه کی شبارو بیدار بمونم زندگیمو بریزم پای کی از فکر خودم خندم گرفت من عاشق بشم غیر ممکنه حرکت کردم تو خونه برم مش صابر اومد سلام داد منم یه سری براش تکون دادم که رایان بدو بدو داشت میومد سمتم شروع کرد:

-الهی ننت بمیره می خوان دخترمو شوهر بدن وای ننه وای ننه

-چی میگی تو ننه کیه

-خوب من ننتم دیگه دخترم یه مرد اومده خواستگاریت سبیل داره قد جارو بینی داره شمشیر لباسای پاره بابات تو رو داد بهش

دیگه داشتم میترکیدم از خنده صداشو هم شبیه زن کرده بود منم کم نیاوردم

-وای ننه من شبا از اون میترسم نمیخوام با اون شوووووور کنم

ویهو هردوتامون با صدای بلند خندیدیم که مامانو و بابا اومدن بهشون سلام کردم

مامان -سلام به روی ماهت پسرم حتما باید کاری پیش بیاد تا بیای

- مامان این حرفا چیه که میزنی بخدا کار دارم وگرنه آدم از نفسش میتونه دور باشه و نفس بکشه

رفتیم تا شام بخوریم سر میز انقدر رایانو من گفتیمو خندیدیم که رو مامانو باباهم تأثیر گذاشته بود بابا صدام کرد رفتم که شروع کرد

-: ببین پسر تو الان 26 سالته و رئیس یه شرکت بزرگی و باید برای یه قرداد تو آلمان بری و تو باید ازدواج کنی وگرنه کل شرکتمون از دست میره فهمیدی تاکی می‌خواهی تنها باشی

-پدر من حالا نمیشه شوما به جای من برین

-نخیر نمیشه

-خب حالا که اینطور شد باشه

-اینم بهت بگم که باید یه سال اونجا بمونین

-باشه حالا ببینم چی میشه واز خونه اومدم بیرون حالا من از کجا زن گیر بیارم آخه اه اگه الان این شرکتی نبود روندم سمت خونم همین که رسیدم رو تختم بی هوش شدم

\*\*\*\*\*

آوا

اهههه مرده شور تو ببرن کیانی مرتیکه کچل شبیهه آدم خوره ها ولی نمیدونم خودشو چی میدونه اومده پایان نامه رو داده میگه تا هفته بعد آماده کن آخه امل من چجوری تو یه هفته 250 صفحه تحقیق بنویسم آخ یه چیزیشم داغمو تازه کرد که میگه تو باید با آقای ایرانیان کار کنی حالا من برم به اون گودزیلاهی چی بگم حالا اینو ولش میخواییم امشب بریم خواستگاری درد لباس منو کشت

-الو

-هانن

-کجایی تو یه ساعته صدات میزنم

-اه تینا حالا من به اون گودزیلا چی بگم

-کیلیم چی هر استاد گفتو میگه دیگه

-زرشک اونو که خودمم میدونم که منگول برم شرکتش یا زنگ بزنم یا اس بدم

-برو شرکتش اینطوری راحت تری

-ممنونم از راهنماییت

-خواهش

اونو پیاده کردم و حرکت کردم سمت شرکتش شرکت صادرات و واردات لوازم پزشکی ایرانیان رفتم داخل طبقه 4 بود داخل شرکتش رفتم عجب جای زیبایی بود والاااa

-کاری داشتن

-بله من از شرکت فرهمند اومدم

-یک لحظه

-بفرمایین تو

درو زدم و وارد شدم دکور قرمز و سیاه مبلائی قرمز چرم خودشم مغرورانه نشسته بود رو صندلی اصلی سرشو که آورد بالا منو دید خیلی تعجب کرد منم ریلکس نشستم و گفتم:

-سلام احوال شریف

-ممنونم چیزی شده اومدی اینجا

-آره برو از استاد خنگت بپرس مرتیکه کچل

-خانم درست صحبت کن

-والا حالا انگار دروغ میگم برو با آقای ایرانیان کار کن

-خب برای پایان نامه از من کمک میخواستین

-بع\_\_\_\_\_له دیگه آی کیوت زیر صفره ها

-باید فکر کنم

-از خداتم باشه من با توکار کنم انگار دختره بایدد فکر کنم باید تا فردا همین موقع جوابمو بدی فهمیدی؟ عا یا؟

-باشه

اومدم بیرون و درو بستم مرتیکه فک کردی کی هستی تو یه تار موی گندیده منم نمیشی حرکت کردم سمت ماشین گوشیم ویبره رفت حتما یلدا بود گرفتم دم گوشم

-بنالللللل اعصابم خط خطیه ها

-ایول تونستم اعصابتو خراب کنم زنگ زدم بگم باشه ولی یه شرط داره ها

-ای تو روحت از الان شروع کردی

-ساکت



-دختره ی خیر ندیده مثلا خواهر دامادی

-خب رفته بودم خرید

-مگه لباس کم داری

-جون شورررت ولم کن

وپله هارو دو دوتا پریدم که مامان جیغش بلند شد منم تو اتاق و. درو بستم شروع کردم لباسایی که خریده بودمو پوشیدم شروع کردم موهامو بافتم عاشق موهام بودم سیاه و بلند تا رونم میرسید وبالا شکل گل جمع کردم از ارایش خوشم میومد ولی در حد ملایم کرم نزدم پوستم خودش خوشم بود روزلب جیگری مایع رو لبام کشیدم وبه خط چشم و ریمل روسریمو بستم وایی عالی شدم الهی چشم این رادین دربیاد ای کاش اونجا بود

همزمان با من آدینم اومد بیرون اخی چه تیپیم زده خیلی خوشمزه شده بود

-داداشی خعلی خوشمل شدیا

-تو کی هستی خواهر من انقدر خوشگل نبود که

-اره داداشی نه فقط خودت میتونی خوشگل کنی

همزمان بابا و مامان هم اومدن بیرون دیگه کل کل و تموم کردیم و راه افتادیم رسیدیم که دم خونشون ماشین دیدم که خعلی شبیه ماشین رادین بود ااه بابا مگه فقط اون از ماشینا داره پیاده شدیم زنگو زدیم که یلدا پرید جلو ایفون

-الوووووووووووووووو

-زهر هلاهل باز درو

-شوما

آدین-یلدا خانم بازکنین خووووووووو

تیک در باز شد حرکت کردیم داخل اول یلدا و مامان وباباش اومدن دست دادیمو احوال پرسیدیم تو خونه همانا و خشک شدنم همانا این این رادین بود که اینجا چیکار میکنه همزمان یلدا گفت:

-هواییی پسر داییمو خوردی

-چییی گفتمی بیشعور بهت میگم وایسا

و دوید پشت عمو یلدا گفت:

-توام خیلی خوشمیل شدیا

که صدای رادین اومد -سلام به همگی

-علیک

-من با تو نبودم

-نه پس با عمم بودی

-میاما

-بیا ببینم

همه داشتن مارو نگاه میکردن برگشتم رو بهش گفتم:

-بشین دعوا بمونه برای بعدا!!!!

وروبه جمع گفتم:

-هاییییییییی الینا الوووووو کجایی بیا دیگه

همین که وارد شد همه دست زدن مامانمو نگو داشت همش قربون صدقش میرفت حرصم گرفت

-مامان که تا حالا دختر بودم از قربون صدقه ها نرفته بودی

-ایننا نقشس برای گول زدن عروس

همه یک صدا زدن زیر خنده که بابای الینا گفت:

-خب بابا برین با هم صحبتاتونو بکنین

همین که اونا رفتن نشستم پیش رادین روبهش گفتم:

-هوی دور ورت نداره ها فقط برای یه ماه نقش زنتو بازی میکنم

-اوهو پس من واسه یه ماه خودمو جر بدم واسه پایانامه خانم

-پس تو چند وقت میگی؟

-یه

-روز

-نه

- ماه نه اینو گفتم هفته

- نخیررررر

- نگو که سال میگی

- دقیقا منظورم ساله

- نخیر نمی خوام

- باشه پایانامت میشه بیست بدون دو

- خیلی خری اینو میدونستی

- آ

حرفش نصفه موند و آدین و الینا اومدن الینا قرمز شده بود جیغ زدمم مبارک‌هههههههههه همه دست زدن اون یلدا رو هم فرستاده بودم حرفاشونو ضبط کنه با نیش باز اومد کنارم قرار شد فردا برن آزمایشو بعد عقد و عروسیییییی وایسا اول باید تکلیفمو با این گودزیلا مشخص کنم بهش اس دادم

- فردا ساعت 6 بیا تو پارک (... ) حرفامونو بزنیم

و بالاخره بعد از 2 ساعت فک زدن راه افتادیم

همین که رسیدیم من خونه با همون لباسا خوابم برد

\*\*\*\*\*

رادین

هنوزم صورت زبباش مقابلم بود با اینکه خودش رفته بود صدای یلدا منو از تصوراتم بیرون کشید

- اه رادین اگه با من قهر کرد باید تو آشتیمون بدی

- مگه چی شده

- فهمید تو پسر دایی منی

- خب

- خوب به جمالت دروغ گفتم بهش

- تو کاریت نباشه

و خدافضلی کردم و او مدم بیرون کاملا ذهنمو مشغول کرده بود با اون لباسای صورتی خیلی خوشگل شده بود  
وقتیم که حرص می خوره خوردنی تر میشه وای من چی دارم میگم نه نباید عاشقش بشم نباید تو خونه که رفتم  
لباسامو عوض کردم و برای فردا فکر کردم که خوابم برد.

\*\*\*\*\*

آوا

و ایسا یه حالی از این یلدا بگیرم فقط ببینو تماشا کن دختره ی قوزمیت حالا به من دروغ میگی |||| مردم دوست  
دارن مام داریم ای یلدای پرووووو و ایسا فردا میبینمت دیگه اون رادین بی شعورو بگوبا صدای عروسی میاد تو  
خونه عروسیه نه صدا از نزدیک میاد اینور نیگا کردم ||| اینکه گوشیمه باز این تینای الااغ

-بنال ببینم معلومه کدوم گوری رفتی

-اولا سلام بعدا کلام دوما تو گور تو

-خعلی ک\*ث\*ا\*ف\*ط\*ی

-خودتی زنگ زدم تو رو برای جشن نامزدیم دعوت کنم

-برو بچه خودتی

-کاملا جدی میگم

-خب حالا دوما کیه

-باورت نمیشه اوا پسر خالمه همون که از اول دوستش داشتم یادته

-ارههههههه حالا باید الان بگی

-بخدا درگیر بودم

-خب یه خبر خوب منم عروس میشم اونم سوری

-نه

-آره

-خب

-به جمالت کاری نداری خدافظظ





بدو بدو دوییدم تو دشوریییی دست و صورتو شستم و زود مانتوی کرمی و شلوار تنگ سیاهمو با مقنعه سیاه پوشیدم و کیف کوچیک ورنی و کفش ورنیمو پوشیدم و یکمی خوشگل کردم و دوییدم مامان داد زد:

-کجاااا داری میری

-کار دارم زود میام

و سوار شوهر عزیزم شدم و دبرووو آن چنان آتیش کردم ماشین سوخت رسیدم که بهش اس دادم: کجایی؟  
بعد از 1مین جواب اومد: تو کافی شاپشم بیا .

و من رفتم پشت بهم نشسته بود کاملا خوش تیپ و زیبا سنگینی نگاهمو حس کرد برگشت لبخند زد دهه لعنتی لبخند زن من جنبه ندارم جلو رفتم و خیلی آروم زمزمه کردم:

-سلام

-علیک خوبی؟ منم خوبم آره خستم تازه رسیدم

چشام نزدیک بود از کاسه در آد

رو بهش گفتم:

-چی شده شنگولی نکنه چیز میز زدی تو رگات

اخم کرد:

-منو بکشتم دهنمو با اون کثافتا آلوده نمیکنم

-باشه هرچی تو بگی حالا واس چی منو خواستی؟

-باید حرفامونو بزنینم

-خب میشنوم....

-ببین صبر میکنم تا جشن آدین تموم شه میام خواستگاری و تو قبول میکنی وبقیشم میریم آلمان و بعد از یکسال میاییم و تو طلاقو میگیری فهمیدی؟

-اول بزار فکت استراحت کنه دویوم حق طلاق با خودمه سیوم باید تعهد بدی کاری باهام نداشته باشی قبوله؟

یکمی تعلق کرد و گفت:باشه

من بلند شدم وراه افتادم حرفامونو که زدیم برم لباسمو بخرم صداس از پشتم میومد

-وایسا کجاااااااااااا منم بیام

بدون توجه ببه مغازه رفتم و به کیک خریدم معدم داشت کبدمو میخورد و بعد راه افتادم به سوی پاساژ اولی رو نگاه کردم هیچی نداشت اه این رادینم کنه شده ها صداش خط انداخت رو فکرام

-اون خوشگل نیس ببین

برگشتم سمتی رو که نشون میداد یه لباس دکلته کوتاه تا رونم واز پشت و کناراش دنباله داشت و پاهامو میپوشوند و برق میزد رنگ بنفش رو گذاشته بود تو ویتترین چشم برق زد عالی بود روبهش کردم و گفتم:

-باشه چون تویی قبول

سرشم منت گذاشتم لباسو پرو که کردم محشر شده بود رادین یهو درو باز کرد و منو دید وچشاش شد قد نلعبکی منم درو بستم فوراً قلبم تو دهنم میزد لباسامو عوض کردمورفتم بیرون داشت پولشو حساب میکردفروشنده یه نگاه به من و بعد به رادین انداخت خانم مسنی بود گفت:خیلی بهم میایید انشالله خوشبخت شین دخترم و پسرم قدر همدیگرو بدونین

وایی منکه غش کردم لباسو برداشتم و بیرون رفتیم خسته شده بودم گفتم بهش:

-پاهام درد میکنه دیگه میرم میتو بابای

وراه افتادم همین که رسیدم مامان گفت:

-کجا بودی ؟

لباسو انداختم رو مامان در آوردو نگاه کرد چشاش برق زد فوراً گفت:

-ماشالله دخترم سلیقت حرف نداره ها

لبخندی زدمو گفتم:

-دختر شومام دیههه داداش چاکریم

-دختره ی سوسک مگه نگفتم اینجوری حرف نزن

-باش من رفتم پاهام داره میشکنه

-باش برو

دویدم همین که رسیدم پخش تخت شدم و منو خواب همین الان یهوایی

\*\*\*\*\*

دوروز به سرعت گذشت و روز جشن فرا رسید از صبح سر پام والانم باید برم آرایشگاه زنگ زدم رادی بیاد (چه در نوشابه ای) فوراً لباس پوشیدم و منتظر رادی موندم بعد از 5مین رسید از مامان خداحافظی کردم و سوار ماشینش شدم

-سامو علیک

-وعلیک و سلام

-نه خوشمان آمد

-بزار از همه چیه ی من خوشت میاد

فورا ذهنم کجا ها رفت اخمامو کردم تو هم قهقههش رفت تو هوا

-چقدر منحرفی تو

وبازم خندید منم دیگه تا آرایشگاه ساکت موندم رسیدیم که درو کوبیدم

-آی آی دختر که اینقدر اخمو نمیشه کی پیام؟

-اس میکنم

ورفتم تو سلام کردم و نشستم زیر دست اون زنه صورتمو که بند مینداخت انقدر گریه کردم ولی عوض خیلی خوشم شدم موهامو تو بیگودی گذاشت تا فر شه و آرایشمو شروع کرد بنفش ویاسمنی و مخلوط کرد و با رنگ سیاه زد رو چشم ابرو هامو حالت داد و یه رژجیغ جیگری زد بهم نداشت خودمو ببینم بیشعور سوکس لباسمو که پوشدم آینه ها رو باز کرد از دیدن خودم کپ کردم این من نبودم چقدر خوشگل شده بودم چشای سبز آبییم درشت تر شده بود ابرو هامم کمانی لباسامو پوشیدم و اس کردم به رادین که بیاد بیرون منتظر موندم اااااا منو ندید گذشت رفت زنگ زدم بهش

-کجایی؟

-پیدات نمیکنم

-منه به این بزرگی رو رد کردی بعد میگی پیدات نمیکنم

-اون تو بودی

قطع کردم صدای بوق اومد آقا اومد سوار شدم دیدم ماشین حرکت نمیکنه نگاه کردم وای مامانم اینا چقدر ماه شده بود بامن ست کرده بود کت و شلوار و بولیز مشکی با کراوات بنفش موهاشو بالا داده بود و یکمیم ابروهاشو تمیز کرده بود اونم به من خیره شده بود دیدم که الاناست اتفاقی رخ بده سریع داد زدم:

-دیروزروزروزروزروز شد

از جاش پرید سریع راه افتاد رو به آهنگ پلی کرد :

نگو دلت با من نیست نگو از جنسه سنگه

بگوچشات سر چی داره با من می‌جنگه

این از بخت منه که همیشه پای این عشق

یه جا باید بلنگه نگو بهم محاله تو رو

بدست آوردن منو میبیری با این حرفا تا مرز مردن

اشکام از دوری تو می‌خواوم ندیدی از من

چه ابرویی بردم

عاشقتم میدونی میمونی کنارمو

میگیری غم تو از روزگارمو

تا ابد جونمو واسه تو میزارمو

دیونتم امشب میگم من با تو رازمو

دوباره از نو عشقو میسازمو

بمونی میگیری غمو از این سازمو

تورو این همه آزار اخه کجا رسیدی

منو تو چشم مردم به رسوایی کشیدی

بگو بهش چی میشه من راضیم حتی به هر

خوابی که دیدی همین

حالی که دارم تو چشمای تو همش

موندم سر حرفت منو میبره از دست

نشد این اعترافو ازت پنهون کنم

که چشا مثل ستارست

عاشقتم میدونی میمونی کنارمو

میگیری غم تو از روزگارمو

تا ابد جونمو واسه تو میزارمو

دیونتم امشب میگم من با تو رازمو

دوباره از نو عشقو میسازمو

بمونی میگیری غمو از این سازمو

(ستاره سامان جلیلی)

بعضی جاهاشو بلند میخوند و به من نگاه میکرد رسیدیم به باغی که آماده کرده بودن لباسمو در آوردم موهامو که از به طرف ریخته بود درستش کردم کفشامو پوشیدم و رفتم به همه سلام کردم همه با تحسین نگام میکردن دی جی که آهنگ زد پریدم وسط و شروع کردم که یه نفر منو کشید رادین بود از بوی عطرش فهمیدم داشتیم باهم

میرقصیدیم که آهنگ تموم شد و رادین دستمو بوسید و در رفت جیم شد یهو یه حس خوبی تا حالا تجربش نکرده بودم برام اتفاق افتاد نمیدونم اسمش چیه نکنه من به علیرضا عاشق شدم نه همیشه ((چرا همیشه میشه)) اخه ((با منم رو در بایستی داری)) اه وجدان ولم کن دیگه ((تا اعتراف نکنی نمیزارم بری)) خوب من، من عاشق رادین شدم و دوبیدم که آدینو الینا اومدن الینا مثل ماه شده بود آدینم که هیچی در رابطه ازش نمی تونم بگم خیلی بهم میومدن همون لحظه براشون آرزویه خوشبختی کردم و خیال کردمچی میشد منورادین هم عروسیمون واقعی بود همین که نشستن شروع کردم به رقصیدن دست یلدارم کشیدم دوتایی میرقصیدیم آهنگ تموم شد همه دست زدن سنگینی یه نگاهو حس کردم که رادینو رو دیدم یه لبخند و چشمک نثارش کردم یه لبخند محو زد یه پسر تریلی برداشت تو احساساتمون

شاهزاده افتخار ر\*\*\*ق\*\*ص میدین

من اگه شاهزاده باشم که شما اسب نه خر منین که حیف شماست نه من با خرم نمیرقصم

پنجر شد و با عصبانیت رفت به یه دختر دیگه درخواست داد نمیدونم ناخودآگاه گوشیمو برداشتم وماجرا روبرو برای رادین اس کردم اخم کرده بود وقتی خوند یه نگاه بهم کرد و قهقهش رفت رو هوا منم خندیدم کسایی که اطراف ما بودن با تعجب نگاه میکردن یلدا اومد زیر گوشم گفت:هویی با پسر داییم استارتو زد

اره توام بیا اتیش کن بریم

و من دوبیدم اونم دنبالم که عاقد خطبه عقد شروع کرد بخونه

برای بار اول سرکار خانم الینا حیدری آیا وکیلیم شمارا به عقد دائم آقای آدین فرهمند با مهریه معلومه در آورم

-عروس رفته لاستیکای ماشین دومادو بجوه

همه خندیدن عاقد :

-برای بار دوم وکیلیم

-پ ن پ شما وزیرید در ضمن عروس رفته کت و شلوار دومادو پاره کنه

عاقد که خودشم خندش گرفته بود گفت:

-برای بار سوم وکیلیم ؟

یلدا:-عروس زیر لفظی میخواد

آدین از جیب کتش به جعبه مخمل در آورد ودرشو باز کردگردنبندی که اسم خودش روش نوشته شده بود  
انداخت گردنش

عاقد :وکیلیم؟

الینا-با اجازه پدر و مادرم و همهی بزرگای جمع بعله

صدای دست بلند شد دی جی آهنگ لایتی زد و اونا رفتن برقصن داشتن با احساس میرقصیدن رفتن نزدیکشون  
همین که چراغا خاموش شد رفتن کنار آدین چشاشو بسته بود که اشتباهی گونمو ب\*\*و\*\*س کرد قه قهم بالا رفت  
چشاشو باز کرد منو دید منو بگو می دویدم رادین پخش زمین شده بود یعنی این صحنه رو دیده بود فیلم بردار  
منو احضار کرد و چندتا عکس ازم گرفت یاد رادین افتادم اس دادم بیاد عکاسو که دید تعجب کرد چندتا عکس  
دوتایی خوشمیل انداختیم عالی شد و بالاخره طلسم شکست و مراسم تموم شد رفتن سمت آدینو الیننا؛الینا تا  
منو دید زد زیره خنده آدینم خندید هر دو تاشونو ب\*\*و\*\*س کردمو تبریک گفتم ورو به الینا زبونمو در آوردمو با  
صدای بلندی گفتم درحالی حرکات موزون در میاوردم:

-هاهاهاهاهمال خودمهههههه تا عروسیت انشالاه

هر دو تاشون زدن زیر خنده حرکت کردیم به سوی خونه فکرم پیش رادین بود همین که رسیدم بیهوش شدم

\*\*\*\*\*

((رادین))

وایی عجب دختر شیطونیه ولی عجب حال اون پسر و گرفت خدایا خیلی سخته عاشق کسی باشیو نتونی بهش  
بگی حالا باید فردا برم با مامان صحبت کنم بینم چی میگه واینطور کپه مرگمو دعوت کردم

\*\*\*\*\*

-رادین پاشو ببینم

-بلو

صدای خنده اطرافو برداشت چشامو باز کردم رایان اینجا بود

بالشتو پرت کردم طرفش گرفت و دوید منم دست و صورتمو شستم و رفتم پایین

مامان-خسته شده بود یا حسابی

-مامان

-جانم

-من دختری که مد نظرم بودو پیدا کردم

-کیه پسر

-آوا فرمند

-خواهر ادین

-بعله دیگه

-خب مبارکه پسر من دختر خیلی خوبیه دوست دارم

-پس هماهنگ میکنین

-البته

خیالم که راحت شد لباسامو پوشیدم و رفتم به سوی دانشگاه

\*\*\*\*\*

آوا

بعد از یه خواب شیرین پاشی بری دانشگاه مصیبتو نگاه ترو خدا پاشدم مثل پنگوئن راه افتادم سمت دشورییییی  
دست و صورتمو شستم و لباسامو تند تند پوشیدم یکمی آرایش کردم و دبرو

مامان: کجا؟

-خونه آق شجاع خو دانشگاه دیگه

-آخر منو میکشی با این حرف زدنت عفریته بیا صبحونه بخور



یکی دو لقمه خوردمو پریدم بیرون سوار ماشینم شدمو آتیش کردم بعد از یه شب دوستانو دیدم تینا و یلدا

-سلام منگولای خودم عروس خانم

تینا-زهر هلال زنگ نمیزنه پیرسه کی جشنتون

-خو سرم گرمه

-اره دیگه با اقا داماد

یلدا-اقا داماد؟

تینا-بعلهههههه دیگه

هی بهش چشم ابرو امدم رفتم جلوتر دستشو کشیدم

-دختره ی اخمخ وایسا بهت موزور و توضیح میدم

-چی شده؟

-فعلا ساکت

لبخندی مکش مرگ ما زدم ورفتم کنار یلدا

یلدا-چی گفتین

-هیچی جون تو

با خجالت (مثلا) سرمو انداختم پایین

تینا -داره عروس میشه

یلدا با تعجب نگام میکرد که رادین رسید نقشه کشیده بودیم اونم سرو سنگینو رنگین سلام کرد یلدا رو بهش گفت:

-چه خبره

رادین- بهتره از آوا پیرسی

-خب راستش ما میخواییم باهم ام چیزه مزدوج بشیممممم

یلدا یه لحظه موند بعد جیغ کشید:

-مبارکه و روبه رادین کرد ای رادی خره توام قاطی خروسا شدی

به قدری با مزه گفت که ترکیدم از خنده

خلاصه اونروزم با خنده و شیرینیش گذشت

\*\*\*\*\*

همین که از در وارد شدم مامان شروع کرد:

-الهی قربون دخترم برم

-منظورت همون دخ خر مه دیگه نه باز چی شده

-عین سگ پاچه میگیری اصلا نمیگم

-بگو مامان

-مامان رادین زنگ زد امشب میان خواستگاری

-همین امشب

وهولم داد تو اتاقم فرصت نداری حاضر شو

منم مات و مبهوت موندم فوراً به خودم اومدم یه دوش گرفتم و سریع اومدم بیرون موهامو اتو زدم واز بالا دم اسبی بستم و یه کمی فشار دادم چشممو کشید یه سارافون که شبیه لباس شب بود به رنگ صورتی و سفید پوشیدم مدل مثل کره ها بود استیناش خفاشی بود و پر از ملیله و مروارید صورتی درست شده بود که زیباییشو چند برابر میکرد موهام و که بسته بود بافتم و چرخوندم و شکل گل درست کردم یه سایه ی کمرنگ صورتی زدم خط چشم کشیدم که چشای سبز یا ابیمو جذاب تر کرد ماماخم کوشولو و قلمی بود لبام که نگم یه رژگونه ملایم صورتی زدم و رژصورتی صورت سفیدم خیلی سفید تر شده بود کفشای سفید و صورتیه مخصوص این لباسمو پوشیدم و دوییدم بیرون که زنگ خورد فکر کردم اونا هستن اما فادرم بود مامان با دیدن من اشکاشو پاک کرد

-چه خوشگل شدی

-وای!!!! خاک مامی من که خوشملم بودم

-اره قربونت

-من یا بابا

-خیلی منطقی از جلو چشم گمشو

ادین هم اومد کتو شلوارسرمه پوشیده بود با بلیز گرمی موهاشم بالا داده بود اینا بخوردش نشسته بودیم که زنگ خورد مامان درو باز کرد رفتم برای مثلاً رسم مهمان نوازی شکيلا جون (مامان رادین) اومد تا منو دید بغلم

کرد و با گفتن قربون عروس خوشگلم برم راه و باز کرد بابا جونم اومد و بعدش رادین وارد شد یه کتو شلوار سیاه با بلوز سفید پوشیده بود موهاشم حالت داده بود نگاش به من افتاد چشاش برق زد فوراً گلو ازش گرفتم و رفت و نشست منم پیش مامان رفتم که گفت بروووو چایی بیار خرما مال خرما مال راه افتادم چایی ریختم برای همه تار ف کردم جلو رادین که بردم پام لیز خورد و تمام چایی خالی شد روش با عصبانیت نگام کرد چشامو مظلوم کردم حالت نگاش عوووو شد ددددد ایول یه نقطه ضعف پیدا کردم ولی بقیه در حال خندیدن بودن یه لبخند مکش مرگ ما زد و نشستم بابا جون گفت: بابا جون شما برید با هم دیگه صحبتاتونو بکنین

منم بلند شدم آدین واسم چشم و ابرو میومد یه چشمک براش زد و راه افتادم وارد اتاق که شدم نگام افتاد به لباس ناموسی که رو شو فاژ پهن شده بود خواستم بردارم که فک کنم دید منم پشتم قایمش کردم چشاش شیطون شد

رادین - اون چی بود؟

-هیچی

-چرا یه چیز یو برداشتی

دیدم اگه نگم کچلم میکنه رو بهش گفتم:

-از همونی که تو از زیر شلوار میپوشیش

-زیر شلوارری

-نخیر زیر اون

-من هیچی نمیپوشم

زدم رو صورتتم -ینی اگههههه الان از شلوار لختی؟

-نهههههههههههه

-منو اسکول کردی

-اون که بودی

-میدونی خیلی بیشعوری

اینو که گفتم از خنده ترکید رو بهم گفتم:

-آخه ننت خوب بابات خوب اون چی بود پهن کرده بودی

و دوباره خندید فهمیدم که دیده با خونسردی گفتم:

-خوب که چی بعد چشامو شرار (خباصت و شرارت) کردموا ادامه دادم مام واسه شما رو زیارت خواهیم کرد

-نه خوشمان امد زن فهیمی داریم

-جلدی پاشو بریم که میگن اینا سه نفره میان بیرون

-حیا قورت دادی خجالتی چیزی

-ههههههه خجالت از تو

درو باز کردم پریدم بیرون رادین هم اومد و رفتیم نشستیم ومن سرمو انداختم پایین مامان جون کل کشید

-مبارکه

مامانو نگاه کردم چشاش پر اشک شده بود الهییییییییییی آوا بمیره نه چرا من رادین بمیره اون مامانو ناراحت کرده شکيلا جون منو کشید بغلش و فورا انگشتری دستم کرد منم نیشم تا بنا گوش باااز بود خلاصه بعد از شوصون ساعت رفتن بابام اومددددد پیشونیمو بوسید و تبریک گفت وبعد از اون ادینم اومدد اونم چشاش اشکی بود تا اونو دیدم شروع کردم در چه وضعی هق هق میکردم ادین از من بدتر مامانو که نگوبابا با نارحتی نگامون میکرد

-ادین جونم گریه نکن عزیزم

-اوا او دختر چه زود رفتنی شدی

-من رفتنی شدم اون شوصون بار که میخوره منونذاره پیام به ناخونام اشاره کردم با اینا خر خرشو میجوم

ادین خندید مامان دوباره هق هقش شدید شد روبهش گفتم

-مامان اخه واسه چی گریه

-اوا دیگه کی واسمون خل بازی در میاره

پَهَمَا فک کردم دلش برا خودم تنگ میشه نگو

مثل معتادا راه افتادم سمت اتاق رو تخت که افتادم بیهوش شدم

\*\*\*\*\*

-اهه تینا الاغ ولی میدنی اون منو دووس ندال

-باشه یدونه بزن به ترموستاتش عقلش بیاد سر جاش

-دهه اونموقع که ناقص میشههههههه

-ای خاک عالم

-میگی چیکار کنمممممم تینایی

-مام که عر عر بگو شوصون بار بهت گفتم اونطوری نگام نکن چشات گاو داره هاهاهان

-جون تو راستی گاو داره

یلدا اومد بغلمون کرد و روبه من گفت:

چطوری بی معرفت بابا خواهر شوهر شدیااااااااااا

-بابا بزار یه دوروز بگذره از عقدشون دیروز سرم شلوغ وبا انگشتر دستم بازی میکردم

-نگوکه

-اره شدم عروس داییتون

خدایا یک جیغی کشید که من پرده گوشم 1مین عربی رقصید و شروع کرد شالاپ شالاپ منو ب\*و\*س کردن که رادین اومد روبه یلدا که منوبوس می کرد گفت:

-یلدا بذار واسه منم بمونه خووووووو

یلدا برگشت و بغلش کردددددددد و اونم بوسش میکردددددد نگاهی به رادین کردمیه شلوار جین خردلی با پیراهن ابی تیره و کت سرمه ای خیلی ناز شده بود فک کنم سنگینی نگامو حس کرد که منو نگاه کرد ویه چشمک زد واییی الانه که پس بیوفتم تینا منو گرفت و زیر گوشم گفت :

-دختره ی یالغوز میبینی با دیدنش مٹ گاوی که بهش تیتاپ داده باشن ذوق کرده ببند اون نیشتمو

-بخدا دست خودم نیس

نگامو دوختم بهش مرموزانه نگام میکرد رو بهش گفتم:

-رادییی جونم

جا خورد-جانممممم

-لباس میخوام عروسی آدینو الینا اخر هفتست

-باشه بعد از دانشگاه میریم

ودویدم سمت کلاس از اون دو ساعت درسی که استاد فکشو جر داد بعد از کلاس با نفرت نگاه کردم

استادکیانی-با اقای ایرانیان چیکار کردین

-تینا-وای محمد رضا اینا با هم نامزد شدن

جا!!!!!!ان؟ این چی گفت محمد رضا رو بهش کردم

-تینا بیا بریم سرمونو به باد میدیا

-چرا!!!!؟

-استاد

استاد-خانم شما چی میگی تینا جان مگه به ایشون نگفتی ما باهم نامزد کردیم

و!!!!!! اینا باهم نامزدن یدونه با کلاسورم زدم تو سر تینا خعلی بیشعوری مگه ادم از خواهرش پنهون میکنه

اشکام دداومد رادین دویی سمتم تینا و محمدرضا اومدن پیشم

رادین-اوا چیشده عزیزم؟

-هیچی

-پس تو واسه هیچی داری گریه میکنی؟

--بعدا بهت میگم

تینا-غلط کردم اوا میدونم به خاطر منه

-ارههه مگه ادم از خواهرش پنهون میکنه منکه همه چیو درمورد رادین بهت گفتم اونوقت تووو

-زیر گوشم گفت میخوایییییی بزنم ترموستات محمد رضا بترکونم

قهقهه رفت هواپسرا با تعجب نگام میکردن به رادین گفتم بیاد بریم

\*\*\*\*\*

جلوی هر مغازه که وایمیستادیم برایش اشکال می‌گرفتم که جلو یه مغازه موندم یه لباس دکلمه ماهی به رنگ صورتی بود و با حریر کار شده بود رادین رد نگاموگرفت وچشاش برقی زد رفتم تو و پرو کردم محشر کم بود برایش رادی درو باز کرد تا منو تو اون لباس دید دهنش باز مونده بود و خیره خیره نیگام میکرد دیدم هر لحظه ممکنه اتفاقی بیوفته فوراً درو بستم لباسمو پوشیدمو پریدم بیرون برایش ست کفش و تور گرفتم تا بزنم به موهام قرار بود عقد ماهم همون روز خونده بشه هیچ کس خبر نداشت می خواستیم مردمو غافل گیر کنیم عروسی هم یه سال دیگه بود لباسو برداشتمو اومدم بیرون واسه ارایشگاه هم وقت گرفته بودم با هم یه قهوه خوردیم و برگشتم خخونه فوراً یه اس ام اس اومد برام یه شماره ناشناس بود  
(دوستت دارم قدر تمام همه ی انهایی که خداوند افرید))

دههههه این هرکيه اشتباهی برام فرستاده و تخت دراز کشیدم و...

\*\*\*\*\*

خیلی زود روز جشن رسید الانم زیر دستای سمیه جونم موهامو هایلایت کرد بعدم دیگه نمیبینم چی کار میکنه حدودا 3 ساعته زیر دستاشم بعد از شوصون ساعت خودمو تو ایینه دیدم واییی رادین سخته میکنه که هایلایت موهام بهم میومد یه ارایش ساده ولی خوشم زده بود موهامو هم شینیون کرده بود و تورو وصل کرده بود و درکل فوق العاده شده بودم سمیه خانم چشاشش با دیدنم برق زد

سمیه خانم-واقعا که عروسکی خوشبخت بشی

-مرسییییی

ویه لبخند دندون نما زدم خبر دادن رادین اومده شنلمو سرم کردم اومد تو با فیلم بدار واییییی کفشارو کت و شلوار سیاه موندم رو صورتش واییییییییی خدا الان کار دست خودمون میدمممم نگامو گرفتم ولی اون هنوزم نگام میکرد به دستور فیلم بردار پیشونیمو بوسید انگار نمی خواست ازم جدا شه گر گرفتم از هم جدا شدیم و سوار ماشین شدیم ماشینشو خعلی خوشگل گل زده بود تو اتلیه چندتا عکس ناموسی و خوشمل انداختیم و اومدیم ووووو پیش به سوییی باغ داخل که شدیم فشفشه روشن شد حر کردیم یه طرف سفره عقد چیده شده بود و یه طرفم عروسی رفتیم نشستیم که تینا اومد

-خرر الاغغغ بیشعورچلغوز چرا نگفتی جشنتونه

-میخواستم غافلگیر شیییییی

-این محمد رضا رو کی دعوت کرده

-رادین مگه نمیدونی باهم دوستای فابن

-این یلدای گور به گور شده کو؟

-تویه اتاقه داره لباس عوض میکنه

-بیایین یکم قر بدیم اه عروس شدن سخته

-پ ن پ فک میکردی چی اخر شب لذتی هم دارد

-بیشووورر من دشورریییی دارم تینا

-به درک اسفل السافلین به رادین جونت بگووووو

و باشد رفت بی تربیت (نکه تو خیلی با تربیتی) اه وجدان حوصله تورو ندارم!!!! واییییییی الانه که بریزه خاک به سرم رو کردم سممت رادین نگامو مظلوم کردم متعجب موند گوششو کشیدم:

-رادییی دشوریییی دارم

خندش گرفت ولی دستشو جلو صورتش گرفت تا من نبینم

-چیکار کنم اوا

-پاشو بریمممممممم واییی اومد زود باش

فورا پاشد دستمو گرفتو کشید رفتیممممم اخیییییییی زندگی یعنی این هههههههه بعد از تمیز کاری رفتیم بیرون رادی نگام کرد یه نگاه عاشقونه نثارش کردم و گفتم:

-دمت جیز رادین اقا خعلی اقاییی خعلی دوست داروم

با تعجب نگام کرد بعد یه لبخند ملیح زد اقاییی بخدا وایی الان غشش میکنم یکی منو بگیره بعد از شوصون سال رفتیم نشستیم سر جاهامون یه مین گذشت که دست جییغ هوووووورا آدینو الینا اومدن ای جانم چه خوردنی شده این الینا یه لباس سفید پف پفی موها شینیون ارایش ملایم و داداشم کتو شلوار سیاه و پیراهن سفید خعلی خوشم ولی رادینی من خوشگل تر بودد دو جین عروس و داماد نشسته بودن مهمونا ذوق کردن موقع ر\*\*ق\*\*ص که شد

دوتا داماد ایستادن و ما دوتا عروس رقصیدیمم دهناشون باز مونده بود بسوززز که ازدواج سوری تو این یه سال قسم میخورم به جون خودت که زندگیمی تو رو عاشق خودم کنم رقصمون که تموم شد هر دوتا هم زمان اومدن پیشونیمونو بوسیدن و انگشتر دستمون کردن یه اهنگ ملایم گذاشتن و دوتا دوتا رفتیم وسط تو بغلش داشتیم جون میدادم چشای خمارمو دوختم بهش اب دهنشو قورت داد خیره خیره بهم نگام میکرد ریتم اهنگ تموم شد واییییییی دیدم الانه که کار دست خودمو خودش بدم جلو مردم ازش جدا شدم همه دست و سوت میزدن از خجالت اب شدم

رادین -مگه تو خجالتم بلدی

....-

-اوا!!!!

-جانم

موند یه لحظه بعد گفت -چیزه میگم تو خجالتم بلدی چیه

.....-





حال این روزامو تو فقط میدونی

نگرانت میشم منو میترسونی

دل من دنبال دردسر میگردد

پای ت. تا مردن میره برمبگرد

تک و تنها بودم تو نجاتم دادی

خیلی ممنونم که اتفاق افتادی

دل تا هستی بی دلیل اشوبه

عاشقی هم باشه بی دلیلش خوبه

دلَم میخواد کنار تو

بمونم تا خودم باشم

بیادتو بخوابم تا بیادتو فقط باشم

رفتیم ادینو الینا راهی خونه بخت کردیم با ادین رو بوسی کردم و گریهههه با الینا هم شیطونی روبهش گفتم مادر پشتتم هر اتفاقی افتاد یا راهنمایی خواستی زنگو بزنی خواست منوبزنی که رادین گرفتم

-رادین ببین منو میخواد بزنی

-کی با خانوم من کاری داره بیاد طرف من

واسه الینا چشم ابرو اومدم و خلاصه بعد گریه مامانا رفتیم دور دور بعد از 2 ساعت رادین منو رسوند خونه وقتی پیاده میشدم گفتم

-مرسی خیلی خوش گذشت از بهترین شبای زندگیم بود

-خواهش میکنم خانومی به ما بیشتر حال داد

-خدافظظ

-خدا نگهدارت مراقب خودت باشی

-توبیشتر ویه ب\*و\*س فرستادم متعجب موند باید یه حرکتی بزنی دیگه اونو عاشق خودم کنم لباسامو دراوردم با کمک مامان سنجاق سرمامو باز کردم یه دوش ده دقیقه ای گرفتمو اومد بیرون همین که رسیدم رو تخت بی هوش شدم

\*\*\*\*\*

با تکونای مامان چشامو باز کردم

-د پاشووو میگم ببین پارچ ابو اوردما

-ساعت چند

-6بعد از ظهر

-چی ی ی ی

-پاشو رادین اومده اینجا

مث جت پاشدم تو اینه خودمو دیدم فوراً دست و صورتمو شستم یکمی ارایش کردم و تاب و شلوارک یاسی مو پوشیدم و موهامو خرگوشی بستم بعد از چک کردن قیافم رفتم پایین رادین تا صدای پا شنید سرشو بلند کرد 5مین خیره خیره نگام می کرد مامانم که دید اوضا شکر ابه فوراً رفت خونه خالم اینا تنها موندیم دو تا قهوه ریختم و بردم کنارش نشستم

-خوبی؟

-مرسی تو چطوری

-منم خوبم کی میریم المان

-دوسه روز دیگه ببینم پایان نامه ات تموم شد؟

-آره دستت طلا دمت جیزرز

-خواهش میکنم یه اواخانومی که بیشتر نداریم

یه لبخند پسر کش زدم یکمی درمورد اینکه تو المان چیکار می کنی پرسیدم و رفت امشب میخوام شامو درست کنم وسایل یه سبزی قورمه رو آماده کردم و شروع کردم برنجو پاک کردم و پخیدم بعد از 2 ساعت آماده شد زنگو زدن فک کردم مامانه صدای پا اومد برگشتم دیدم اا این رادینه نگاهش به سبزی قورمه بود یه بشقاب براش ریختم خورد روبهم گفت

-نه از همه چیت بگذریم دست پختت خوبه

حرصی شدم

-من همه چیم خوبه شما چشم نداری ببینی پسرهی خودشیفتههی هرکول کره خر

-جان چیشد؟

-همین که شنیدی

-توأم یه دختر لجباز بیریخت بی تربیتی

-پاشو برو بیرونن

-نمیرم

-بچه پروووووو

-خودتی

-تویی آخر بعد از اینکه اعصابمو خط خطی کرد رفت بعد از شوصون ساعت ونیم مامان اومد

-ببه ببه ببین دخترم چیکار کرده

-اه مامان عق حالم بهم خورد این حرفا چیه میزنی

-زهرمار اصلا به تو نیومده خوب باهات حرف بزنم

ورفت بالا لباساشو عوض کنه الان نزدیک بود بابا بیاد چشم از فکری که کردم برق زد اهان اینم از این قیافه بابا دیدنی میشه هاهah

-بابایی

-جانم

-ببخشید اچه حووصلم سر رفته بود

-میدونم عروسکم دخترمو میشناسم به به کی شامو پخیده

اینو از من یاد گرفته بود: «مننننننن

-افرین دخترم

مامان -رادین رفت

-اره همون موقع که شما رفتی رفت

-اواااااااااا

-جانم

-چرا گذاشتی بره

-ولش کن پروو همیشه نترس اومد سبزی قورمه دادم خورد

-خیالم راحت شد شروع کنیم

بابا دعای قبل از غدامونو خورد و حمله ور شدیم امممم عالی شده بود -دستت درد نکنه دختر بابا

-میسی

-اره دستت درد نکنه دختر

-مرسی

ظرفا رو جمع کردم و رفتم تو اتاقم اها اینه صدای ادینو الینا روز خواستگاریشون گذاشتم رو پپخش

ادین -ببخشید الینا خانم شما بچه دوس دارین؟

-خوب بعله چطور؟

-اخچه میخوام همون شب عروسی یه جین بچه بیاریم

هاهاهاهاها وای دلمو گرفته بودمو میخندیدم

ادین -خب بذار بگم من نمی تونم خودمو کنترل کنم بگم بعدشم من خوشگل خوشتیپ خوب میخوایین بحثای

اوردن بچه بکنیم

الینا -نهههههه خوب منم اینم دیگه چیزی میخوایین

-بلییی خیلی چیزای دیگه

-بی ادب

-تو داری وحشی میشی پاشو بریم از اوا بدتری

جیغ کشیدم ادین میکشمتت

ادین -پاشو تا الانه یه جین نیاوردم واومدببرون انقدر خندیدم که از چشم اشک میومدیهو در باز شد و ادین

اومد تو پشتشم الینا با تعجب منو نگاه میکردن ادین گرفتو زد رو پخش یهو ترکید ولی الینا سرخ شد انقدر

خندیدیم که حد نداشت دیگه دل درد گرفته بودم باهم رفتیم پایین ساعت 10/5 بود به سفارش من رفتیم بیرون  
-ادین

\*\*\*\*\*

با حس اینکه داره قلقلکم می‌ده بلند شدم ادین روبه روم بود بوسش کردم

-اوا فک کنم همسایه‌هاهم از بودی دهنتم بیدار شدن

-نکه مال تو خوش بوئه

دستو صورتمو شستم و صبحونه خوردم

-ادینی نمیشه تو خونه گفت ببریم بیرون

لباسامو پوشیدم کنار خیابون نگه داشت

-خب اجی بگو

-ادین منو رادین من

-چیشده اوا

-ازدواج ما سوریه

-چی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی

-اره حوصله داری که ماجرارو تعریف کنم

-اره بگو

از همه چی گفتم از دانشگاه تا دیروز که اومده بود از اینم گفتم که دوستش دارم

-اوا اگه اون بلایی سرت بیاره چی؟ چرا به من نگفتی

-ادین جانم تعهد بستیم که اون کاری نمیکنه بعدشم فقط منو تو رادین میدونیم نه هیچ کس دیگه

واشکام باریدن حق می کردم چه جورم منو برد خورشون که مامان منو اینطوری نبینه

به الینا سلام کردم

-چیشده اوا!!!

ادین: میگم

و منو برد اتاقشون رو تخت خوابیدم نمیدونم کی بود که بیدار شدم

- ادین ادین

-جانم ودوباره شروع کردم گریو

-خواهر جان این چیه -

-ادینه

-کجاته

-پشتمه

-ها پس من پشتمم تا اخر خوب

-مرسی ادین اگه تو رو نداشتم چیکار میکردم

\*\*\*\*\*

فورا دو روز گذشت وامروز روزی بود که باید می رفتیم المان الانم تو فرودگاهیم مامان گریه میکنه باباهم ارومش  
ادین اومد جلو که گفت :

-عزیزم بریم

-بازی نکن ادین میدونه

-چی تو بهش گفتی

-اره گفتم

-خواهرمو اذیت کنی با من طرفی و یه چشمک بهم زد

بغلم کرد وهمدیگرو بوسیدیم خلاصه بعد از خدافظی راه افتادیم

-چرا به ادین گفتی؟

-به همون دلیلی که تو به رایان گفتی

- تو از کجا میدونی

-دیگه حرف بی حرف

سوار هواپیما شدیم همون اول من خوابیدم و از قصد سرمو روی شونش گذاشتم

\*\*\*\*\*

رادین

وای چه حس خوبی که عشقت سرشو روی شونه ی تو بذار و بخوابه اون از کجا میدونه به رایان گفتم خدا میدونه دیگه بهش گفتم دوسش دارم و کمکم کنه اره من رادینه مغرور عاشق شدم عاشق یه دختر شیطان ووقتی اونو میبینم اخلاقم عوض میشه روش غیرت دارم خدایا خودت کمکم کن بتونم تو این یه سال اوا رو عاشق خودم کنم حدودا یه نیم ساعتی مونده بود تا برسیم ازبس نشسته بودم بلا نسبت شما نشیمن گاهم دیگه داشت کتکم میزد اوا هم عین چی خوابیده بود از اول صداش زد:»

-اوا اوا جان بیدار شو رسیدیم

-کجا رسیدیم گور بابای اونجا خوابم میاد

خندم گرفته بود

-اوا میخوای تو هواپیما بمونی؟

--چییییییییی مگه ما کجاییم

-آلمان

-خو اینجا چیکار داریم؟

فک کنم منگول بود یعنی این یادش رفته به هر حال من که عاشق همین منگول بازیاش شدم دیگه..

\*\*\*\*\*

اوا

تو خواب شیرینم بودم که یهو دستی نشست رو پیشونیمو و صدام زد

-اوا اوا جان بیدار شو رسیدیم

دهه منو از خواب بیدار کرده میگه رسیدیم اخه کجا رسیدیم

-کجا رسیدیم گور بابای اونجا خوابم میاد

-اوا میخوای تو هواپیما بمونی؟

هواپیما رسیدیم من رادین کجا!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

--چییییییییی مگه ما کجاییم



-آلمان

-خو اینجا چیکار داریم؟

بزار ذهنمو منظم کنم خوب رادین پایان نامه جشن عقد المان اهااa

-بخشید شما چه نسبتی با شوهر من دارید؟

جا خوورد رادین هم خر کیف شده بود

-مگه تو ازدواج کردی

-بعله اینم حلقه هامونه

دختره دپرس شد رفت و سوار شد رادین هم سرشو انداخته بودو میخندید اخی ناز بشی تو پسر بعد از شوصون دقیقه مام پشت نشستیم جلو یه هتل خیلی خوشمیل نگه داشت انگار واسه ایرانیا بود همشون فارسی حرف میزدن یکی از خدمه ها اومد و تعظیم کرد و مارو راهنمایی کرد داخل اتاق که شدم کپ کردم نه باووو کاغذ دیواری یاسمنی رنگ سقف کاذب از اون خفناش تخت سلطنتی کف پارکت مبل سلطنتی و راحتی پیانو گوشه اتاق بود رادین که از دیدن من تو اون حالت میخندید گفت:

-خوردی اتاقو

-من اصلا اتاقو نگا نمیکردم خیلیم چرته

چشاش گرد شد-چی ی ی خوشت نمیومد اونطوری ذول زده بودی

-ولش باو بخواب خستم

اومدو خواست تیشرتشو دراره فورا چشمو گرفتم و برگشتم بلند گفتم:

-اصلا حیا میا سرت همیشه که نههههههههههههه

نه رو محکم گفتم برگشتم چشمو محکم بستم یهو صدای قهقهش اتاقو پر کرد:-چشاتو وا کن با حیا پوشیدم

ودوباره خندید لعنتی میخوام با همین دستام گردنشو اونقدر فشار بدم پدرش دراد

-جرت داری انجامش بده

اوه من باز بلند فکر کردم حالا فهمیده داشتم از بی خوابی بیهوش میشدم رو تخت دراز کشیدم و دیگه چیزی یادم نیما (خب یادش نیما گیر ندین هههههههه منم فاطمی)

\*\*\*\*\*

رادین

وایی چقدر کف کردم وقتی سوزانو دید فک می کردم گردن منو میشکنه یه زره به من نگاه کرد و رفت طرفش اون حرفا رو ککه زد خیلی خوشحال شدم ضایع شدن سوزان انقدر شیرین بود که خندیدم کوچولوی خودمه دیگه عشق رادین بایدم خاص باشه تا رسیدیم اتاقوداشت با نیگاش قورت میدادا تا پرسیدم گفت چرتو روشو برم خنده ی محوی کردم وقتی خواستم پیرهنمو درارم چیکار کرد خندم عمیق شد و وسط بحث یهو گرفت خوابید خدایا خودت کمکم کن که اونو عاشق خودم کنم وبا این فکر خوابم برد.

\*\*\*\*\*

آوا

با حس کردن اینکه تو یه گیر افتادم و دارم خفه میشم چشمو باز کردم که دیدم رادین منو سفت بغلش گرفته اخی نانا زی دستمو ناخداگاه رو صورتش کشیدم تکون خورد صداس زدم:

-رادین رادی دهه هوییییی

دیدم نه بیدار نمیشه کنارم یه اسباب بازی بود که آورده بودمش محض خنده از اون صدای بی تربیتی بود گذاشتم کنار گوشش و فشار دادم مژ مژ بلند شدو نشست منم از خنده روده بر شده بودم

-رادین اون چه کاری بود تو کردی هان

ودوباره زدم زیر خنده اونم قرمز شده بود دستمو رو مماغم گذاشتم و شروع کردم خوندن

-رادی کوچو یه مرد گنده درمیاره صداهاای ناچور

رادی جون دست داره پا داره انگشت داره

انگشتاش ناخون داره راه میره چار دستو پا

میره پایین میاد بالا لای لای لای

با این شعرم خودشم زد زیر خنده واون شروع کرد

-دخی دخی رو مخی تو که نیستی هیچ پخی

وزد زیر خنده ای ای حرص خوردم

-عزیزم حرص نخور داری حرص میخوری؟

-پ ن پ دارم تورو میخورم

-منو

چشاش پر از شیطنت بود

-اونوقت؟

بالشتو برداشتمو افتادمو به جونش اون میدویید و من میدوییدم اخر سر وایساد ومن صاف رفتم بغلش دستاشو دورم حلقه کرد منم دیدم موقعیت جوهره حالشو بردم سرمو گذاشتم رو سینه ستبرش ای کیف داد صداشو شنیدم

-آخه کوچولو مگه زورت به من میرسه تو منم که منگ بودم گفتم

----جانم چیزی گفتمی

باتعجب گفت: کجاییی آوا

از تو هپروت در اومدم اغوشش خیلی آرامش داشت بی هوا سرم گیج رفتو افتادم تو بغلش

\*\*\*\*\*

رادین

چرا اینطوری شد دیدم که افتاد فورا تو بغلم گرفتمش خدای من اینکه بدنش کوره ی اتیشه چیشد حالش که خوب بود لباسا شو تنش کردم و رفتم سوار ماشین شدم مدام هذیون میگفت میترسیدم تشنج کنه زود پیاده شدم و بردمش اورژانس بهش سرم وصل کردن داغون بودم اگه بلایی سرش میومد من چیکار میکردم دکتر اومد بیرون به انگلیسی گفت: حالش خوبه نگران نباش تو خودت بدتر از همسرتی ولی باید یه سری آزمایش بده وضعیتش مشکوکه

-دکتر یعنی چی که مشکوکه؟

-مشکوک به بیماریه سرطان من باید برم

دنیا دور سرم چرخید روبه موت بودم جواب آزمایش باید بیاد گفتن تا یه هفته دیگه میاد به اوا ارمبخش زده بودن و خواب بود جلو رفتم ورو ب\*و\*س\*ه کوتاه زدم دختر اخه چرا با من این کارو میکنی خدایا!!!!!! خودت به دادم برس اوامو از تو میخوام حس کردم چشاش تکون خورد

\*\*\*\*\*

اوا

چشامو که باز کردم رادین رو دیدم همه چی سفید بود نکنه مردم هان

-رادین خودتی؟

-اره عزیزم خودمم

-چی شده بود چرا من از هوش رفتم؟

-هیچی عزیزم

یعنی چی هیچی مطمئنم داره منو میپيچونه دکتر اومد رو به علیرضاگفت:

-اقای ایرانیان جواب ازمایشهای همسرتون رسید

رنگ رادین پرید روبهش گفتت:

-جوابش چیه آقای دکتر؟

-جوابش منفیه بهت تبریک میگم همسرت رو میتونی ببری

ورفت بیرون یعنی چی کدوم آزمایش؟ حالا ولش کن رادین رو بچسب چه مهربون شده عزیزم تو گلوت گیر نکنه یه وخ رادی یه نگاهی بهم انداخت که هنگ کردم چشاش جادو داشت اصلا نمیشد ازش چشم برداشت کلافه تو موهاش چنگ زد

-آوا جان پاشو بریم

-رادی

-جانم

-چی شده بود؟

-هیچی اممم ممم چیزه تو مشکوک به بیماری سرطان بودی

تا اینو گفت فک کنم جسمم ریخت (اینم از خودم در اوردم!!!!)

—چ—

—اما وقتی جواب ازمایشات اومد فهمیدم که نداریش

ویه لبخند مکش مرگ ما زد و دندوناش افتاد بیرون اخییی نازی چه کیفی میده الان بری از اون گونش یه  
 مـاچ کنی اه اوا خجالت بکش ببینم منم یه لبخند زدم که نیشم تا گونه هام که چه عرض کنم تا بنا گوش باز  
 شد ایول مـث اینکه پیشرفت کردم!!!! 1-0 به نفع من وایسا یک بلایی سرت بیارم نتونی از من دست بکشی  
 باشدم با عشوه موهامو پشت گوشم گذاشتم ودستشو گرفتم وبا صدایی که ناز ازش میریخت گفتم:

—رادرین بریم یکمی بگردیم

اب دهندشو قورت دادو گفت:

—باشه هر چی تو بگی خانومم

خندیدم و راه افتادیم بعد از مدتی به یه مرکز خرید بزرگ رسیدیم با ذوق راه افتادم تو یکی یکی به فروشگاه ها  
 نگاه میکردیم و از هر کدوم یه چیزی میخریدیم که نگاه به کت و شلوار مردونه و خوشمیلی افتاد با رنگ سرمه ای  
 اسپرت بود با یه پیرهن سفید و کروات پاپیونی سیاه بدون توجه به رادرین رفتم داخل وبه فروشنده اونو نشون  
 دادم آورد دست رادرین رو کشیدم ودادم پرو کنه بعد یه مین درو باز کرد فوق العاده بود کثافت این الان  
 شورورررررررر منه وای منو بگیرین چشاش پر شیطنت بود رو بهم گفت:

—میگم اوا اینو برای من خریدی یا یکی دیگه

باشیطنت گفتم:یکی ددیگه

حرسی شد ودرو بست ریز ریز میخندیدم پولشو حساب کردم ولباسو گرفتم بعد از مدتی جلوی یه مزون لباس  
 عروس بودیم خیلی لباسای خوشمیلی داشت رادرین چشاشو مرموزانه چرخوند دستمو کشید وبرد داخل یه  
 لباسفروشنده نشون داد تا بیاره نیشم تا بنا گوشم گشاد شده بود لباسو گرفتم و فروش کردم عالی بودوای یعنی  
 میشه من اینو بپوشمدرودم رادرین با دیدن لباس تو تنم حسابی چشاش ستاره پرتاب میکرد اما بعد از اون نقطه  
 چین کرد به هیکلمون

—ارههه خوبه میخوام نکه دارم بدمش به زن ایندم

عصبانی شدم خیلییییییی بیشتر لبخندمو حفظ کردم فک کردی چپی اونم لباسو تحویل گرفت چشمو مظلوم  
 کردم همیشه ادرین میگفت اینطوری میکنی چشاتو ادم توش غرق میشه به رادرین نگاه کردم مات شد هاهاهاهاه  
 اینه :

-ایشالاه با زن ایندت خوشبخت شی

\*\*\*\*\*

رادین

وایی خدا این چشا چیه افریدی یه فرشته

-ایشالاه با زن ایندت خوشبخت شی

زد حالمو خراب کرد اه زن من تویییییی تو لعنتی اواداری با من چیکار میکنی؟

همراهم زنگ خورد ادین بود

-سلام داداش خوبی؟

-علیک ببینم اونجا بهتون خیلی خوش میگذره یه ماهه رفتین یه زنگم نمیزنین

-ببخشید مشغله کاریم زیاد بود

-اون عفریته چیکار میکنه

-هیچی منو حرص میده

وتمام ماجرای امروزو بهش گفتم انقدر خندید

-همینه خواهر منه دیگه رادی فک میکنم اونم یه حسایی به تو داره حالا گوشو بده میخوام باهش بحرفم

-اوا خانمم بیا ادین کارت داره

اومدو تلفونو ازم گرفت ومشغول صحبت شد نمیدونم ادین بهش چی گفت که خندید وتازه فهمیدم وقتی میخنده روی صورتش سمت چپش چال میوفته اخ دیگه داری زیاده روی میکنی

\*\*\*\*\*

اوا

با ادین حرف زدم گفت شاید داره بهت علاقه مند میشه منم فقط بال نداشتم تا پرواز کنم وبعد یه ساعت قطع کردم روبه رادین گفتم: رادییییی بریم خونه میخوام غذا درست کنم

چشاش شد قد نلعبکی تعجب کردی حالا حالاها باهات کار دارم رادین خان وایستا رفتم سوار ماشین شدم یه مازراتی قرمز خیلی خیلی زیبا بود جنتلمن اومد ودروبرام بست اخ که چقدر اقاییی تو پیر شی الهی زنت دورت

بگرده بچه دار بشی اسماشونم بزاری اکبر اصغر قلی ههههه یهو خندیم شدید شد و قهقهه ماشینو پر کرد رادی با تعجب منو نگاه میکرد بهم گفت:میگم جوک گفتی بوگو مام بخندیم

- اره داشتیم واست دعا میکردم که از خدا بچه خواستم اسماشونم اصغر قلی اکبرررر

تا اینو گفتم شروع کرد به خندیدن :وایی دختر تو حرف نداری

شیطنتم گل کرد رو بهش گفتم:راس میگی من حرف ندارم

لبخندی زد یهو بعد از اینکه فهمید چی به چیه با حرص نگاهی بهم انداخت که من قهقهه گوش فلک و کر کرد هاهاهاها ایول اوا بی نظیری بعد شوصون ساعت رسیدیم خونه و من حرکت که نه پرواز کردم سمت اشپز خونه سمبوسه میخواستم درست کنم وسایلا شو آماده کردم وبعد از پیچیدن مواد تو فر گذاشتم اینکه بفهمم رادین منو نگاه میکنه اروم اومد سمتم ودستشو دراز کرد سمت دماغم وبا دقت سسی که روش مونده بودو پاک کرد تو چشای هم دیگه نگاه میکردیم دیدم الانه که کار دست خودمون بدیم هلش دادم و رد شدم داخل اتاق شدم صورتم قرمز شده بود لباسامو با جین مشکی و سارافون قرمز تنگ وموهامو بالای سرم دم اسبی بستم و رژقرمزی زدم و رفتم به اشپزخونه بعد از مدتی رادین اومد نگاش رو من مونده بود وایی الان زیر حرارت نگاش اب میشم خدا یا

-اممم میگم چیزه بیا کمک کن میزو بچینیم

-چشم خانومی

از کلمه خانومی انرژی زیادی بهم منتقل شده بود میدونم الان لپام گلی شده سرمو پایین انداختم و مشغول شدم دوتایی نشستیم و من یکی از سمبوسه هارو برداشتم وبردم به طرف دهنم مزه شو از الان حس میکردم که دندونام بهم خورد با تعجب چشمامو باز کردم نگام افتاد به دوتا چشم قهوه ای تیره مایل به سیاه که با شیطونی زل زده بود به من یکی برداشت بزازه دهنش که من از دستش قاپیدم وگذاشتم دهنم

-امممممم چقدر خوشمزه بود به به

واخر سر با کلی کل کل و دعوا خوابمون برد

\*\*\*\*\*

-رادییییین

-بعله

-بیا حولمو بده

الان دوماه از روزی که اومدیم میگذره هرروز با مامان و ادین و یلدا و تینا و..... میبینی فک کنم پول تلفنمون به میلیاد بیاد هاها من ازت پوست بکنم رادین

—اوا باز کن درو

پشت در موندم و درو باز کردم حوله رو گرفتم و تنم کردم زندگی با رادین خیلی خوب بود و خوش میگذشت ولی جووری رفتار میکردم که انگار ازش چندشم میشه اونم از من بدتر رفتار میکنه انگار به زور منو تحمل میکنه بعضی وقتا میشینم گریه میکنم چرا که من اونو دوست دارم واون منو نداره مگه چی کم دارم از دخترای دور و اطرافش دقیقا 4روزه که اخلاقم عوض شده همش به یه نقطه خیره شدم ودارم روز به روز لاغر تر میشم ای کاش می تونستم حالت نگاش رو بخونم ولی نمی تونم اینجا نه اشنایی دارم نه جایی رو میشناسم خیلی دلم گرفته ادین و الینا قرار بود ماه عسل بیان المان وقتی ادین اینو گفت حتی ذره ای تغییر نکرد حاله واین ادینو نگران کرد ابروهام پر شده بود به خودم نمیرسیدم همش کتاب میخوندم امتحان دادم زبان انگلیسی که اول شدم رادین اما اون تغییر کرده بود ومدام داشت بهم محبت میکرد

—اوا جان ادین و الینا فردا میرسن

—به من چه خب بیان

با بهت گفت:اوا خودتی عزیزم

داد زدم :

به من نگو عزیزم نگووووووو من عزیز تو نیستم ازت بدم میاد نفرت دارم میدونی چرااااا نه نمیدونی خودمم دیونه شدم از بس به یه نقطه خیره میشم از اینکه بهم مثل یه بچه نگاه میکنی میری سر کارت نمپرسی چیزی احتیاج داری یا نه حوصلت سر رفته یا نه کی اینا و ازم پرسیدی کییییییییی

چشاش غمگین شده بود اینو فهمیدم رفتم رفتم تو اتاقمو درو بهم کوبیدم که از صداش خودمم سکنه کردم یکمی سبک شده بودم ((رادین تو رو دوس نداره)) این صدا اونقدر پیچید که از قبلم بدتر شدم تصمیممو گرفتم من بدون رادین هیچم پس اونم مال من نیس منم جایی تو این دنیا ندارم تیغ و برداشتم اره ایینه باید خودمو خلاص کنم تیغو رو دستم کشیدم با دیدن خونی که بیرون میومد خندیدم واین رادین بود که پشت در بود و داد میزد و به در میکوبید سرم گیج رفت و دیگه افتادم

\*\*\*\*\*

رادین

—اواااااااااا باز کن اوا





-اگه بهوش نیاد چی؟ هان من اومده بودم خبر عمه شدنشو بهش بدم

این و که گفت گریه کردم با دستم کوبیدم تو سرم لعنت به من بعد بلند داد زدم :لعنت به من اوا!!!!!!!!!!!!!!!!

- به جای اینکه داد بزنی بیرمون پیشش

-چشم

جلو راه افتادم و بردمشون بیمارستان الینا با دیدن اوا تو اون حالت هق هقش بشتر شد و ادینم اشک از گوشه چشمش ریخت پایین خودم که داغون بودم

.....

الان دوماه که اوا تو کماست به هوش نمیاد خیلی لاغر شدم وقت نمیکنم به خودم برسیم ادینم تازه دو روزه که رفته گفت الینا رو بزاره و برگرده دکترش اومد ازش خواهش کردم بزاره ببینمش که بعد از دوماه تازه اجازه دادن رفتم تو دستاشو گرفتم تو دستم

-اوا تو که همه کس منی چطور دلت میادمنو اذیت کنی اوای من چشاش خوشگلتو باز کن خواهش میکنم میدونی خیلی دوست دارم اندازه تموم ستاره های اسمون هان تو چی منو دوس داری ایا من میخوامت تازه باهات شروع کنم تا اینکه عاشق خودم کنمت عزیزم منو ببین همون علیرضام ریشامو ببین وزنم تو این دوماه 20کیلو کم شده میبینی با من چه کردی دختر اصلا چرا خدا میخواد به هر نحوی تورو از من دور کنه اوا میدون میخوام الان مثل همون روزی که دانشگاه میرفتیم کل کل کنیم شیطنت کنیی عروسک من چشاتو باز کن که رادین هم خودشو نکشته رویشونیش و لبش یه ب\*و\*س\*ه زدم واوادم بیرون داشتیم گریه میکردم نه باید محکم باشم تصمیم گرفتم برم خونه و یکمیبه خودم برسیم داخل خونمون که شدم اطرات برام تکرار شد بعد یه ساعت خودمو تواینه دیدم صورت تمیز به قول اوا شیش تیغ و تیپ اسپرت موهامو درست کردم و رفتم بیرون

\*\*\*\*\*

-چشم

جلو راه افتادم و بردمشون بیمارستان الینا با دیدن اوا تو اون حالت هق هقش بشتر شد و ادینم اشک از گوشه چشمش ریخت پایین خودم که داغون بودم

.....

الان دوماه که اوا تو کماست به هوش نمیاد خیلی لاغر شدم وقت نمیکنم به خودم برسیم ادینم تازه دو روزه که رفته گفت الینا رو بزاره و برگرده دکترش اومد ازش خواهش کردم بزاره ببینمش که بعد از دوماه تازه اجازه دادن رفتم تو دستاشو گرفتم تو دستم

-اوا تو که همه کس منی چطور دلت میادمنو اذیت کنی اواى من چشاش خوشگلتو باز کن خواهش میکنم میدونی خیلی دوست دارم اندازه تموم ستاره های اسمون هان تو چی منو دوس داری ایا من میخوامتم تازه باهات شروع کنم تا اینکه عاشق خودم کنمت عزیزم منو ببین همون علیرضام ریشامو ببین وزنم تو این دوماه 20کیلو کم شده میبینی با من چه کردی دختر اصلا چرا خدا میخواد به هر نحوی تورو از من دور کنه اوا میدون میخوام الان مثل همون روزی که دانشگاه میرفتیم کل کل کنیم شیطنت کنیی عروسک من چشاتو باز کن که رادین هم خودشو نکشته روپیشونیش و لبش یه ب\*و\*س\*ه زدم واومدم بیرون داشتتم گریه میکردم نه باید محکم باشم تصمیم گرفتم برم خونه و یکمیبه خودم برسدم داخل خونمون که شدم اطرات برام تکرار شد بعد یه ساعت خودمو تواینه دیدم صورت تمیز به قول اوا شیش تیغ و تیپ اسپرت موهامو درست کردم و رفتم بیرون

\*\*\*\*\*

اوا

چشامو باز کردم اینجا کجاست اون صدای کی بود اوا دیگه کیه مغزم وای خدا سرم داشت گیج میرفت که یه پرستار اومد تو با دیدم مبهوت موند و بعد انگلیسی دکترو صدا میزد دکترو اومد همراهش یه پسر جونن و بسیار خوشگل هم اومد

-اوا جان عزیز دلم خوبی

- شما کی هستی ؟

رنگش پرید و جا خورد دکترم نگام کرد

-اقا اوا دیگه کیه

-دخترم اوا تویی

-پس چرا چیزی یادم نمیداد

-عیبی نداره یادت میاد

اینو گفت و رفت بیرون اون پسر رفت و پرستاره ارامبخشی تزریق کرد که من خوابم برد

\*\*\*\*\*

رادین

- یعنی چی دکترو ؟

-یعنی چیزی یادش نمیداد و تو باید کمکش کنی فمهدیدی ؟

–بعله

زنگ زدم به ادین خبرو دادمو اینم گفتم که فراموشی گرفته

دکتر گفته بود فردا میتونم خونه ببرمش شاید یبه چیزی یادش بیاد اوا عزیز من چی کار کردی با خودت .من .  
ادین میدونی چقدر سختی کشیدم تا چشاتو باز کنی حالام میگی شما کی هستی خیلی دوستت دارم حت با  
اینکه فراموشی گرفتی

اوا دوروزه مرخص شده و تو خونست بهش گفتم که همسرشم

با این موضوع کنار اومده بود و من خوشحال بودم که تونسم جایی باز کنم برای خودم

\*\*\*\*\*

اوا

اه بازم همون دل درد همیشگی لعنتی همه ی خونه رو بهم زدم ولی نتونستم اون چیزی که میخواستمو پیدا کنم  
رادین هم خونه نبود لباسامو پوشیدم و از در زدم بیرون تو فروشگاه خیلی شلوغ بود و منم خجالت میکشیدم  
که نگاه افتاد به پسری که کنار یه دختر زیبا بود کمی با دقت که نگاه کردم فهمیدم رادین درسته خیلی چیزا  
یادم نیاد و لی این خیانت نمیتونم هضمش کنم رفتم جلو

–خیلی پستی

و زدم از مغازه بیرون دنبالم میدوید رسیدم خونه و درو بستم تا صدای در اومد که درو بست یه سیلی محکم  
زدم بهش

–از خونه گمشو بیرون

–اینجا خونه منه و تو زنی

–ااااا من زنتم که بااون دختره حرف زدن زیاد میزنی ازت بدم میاد

– تو مغازه چه غلطی میکردی هان

– داشتم هیز بازی تو رو نگاه میکردم

که یه سیلیم خودم خوردم پلاستیک از دستم افتاد و وسایلم ریخت رادین با دیدنش جا خورد و بعد خودشو ول  
کرد فوراً وسایلو جمع کردم و رفتم تو اتاقم و درو بستم صدای در اومد یه بفرماییدی گفتم که اومدو درو بست

–بخشید میدونم خیلی تند رفتم اما توام باید به من میگفتی کجا میری

–نخیر نمی بخشمت از تم بدم میا تو خیلی بدی اون دختره کی بود

-اون سوزانه دختر شرکت معامله کننده که اتفاقی اونجا دیدمش و اویزونم شد راستی چرا نگفتی که چی احتیاج داری خودم برات بگیرم

با این حرفش قرمز شدم که خندید و رفت بیرون بعد از چند دقیقه با یه لیوان چای دارچین و اب گرم اومد تو نشست کنارم و شروع کرد به ماساژ دادن دلم اگه بگم خوب نشد دروغ گفتم به طرز عجیبی دردش آرام شد داشت این کارو با لبخند محوی انجام میداد بلند شدم نگاش به من بوود چای و سرم کشیدم چشاش شد قد توپ بسکتبال با دیدن قیافش خندم گرفت:

-چیه فقط تو میتونی اینکارو انجام بدی؟

-از من یاد گرفتی

-اره

بعدم اب گرمو گذاشتم روی شیکمم و یه مسکن خوردمو سپردم به دنیای هیروت

\*\*\*\*\*

-اه مگه ننوخته 50 گرم

داشتم کیک درست میکردم یهو حس کدبانویی منوگرفت ولی هر چقدر همش میزدم ولی وا میرفت بی شعوررررر  
اه یهو سرم درد گرفت و اییی دکتر گفت هر موقع سرت درد کرد یه چیزی یادت میاد یه زن بود همه چیز یادم افتاد رادین چرا باهش ازدواج کردم برادرم ادین مامانو بابام نشستیم گریه امونمو بریده بود هق هق میکردم پس این مدت چرا رادین به من چیزی نگفت تلفونو برداشتم و شماره ادینو گرفتم

-داداشیییییی

-آوا تویی

-اره داداشی

-جانم خواهری

-همه چیز یادم اومد ادینی میایین اینجا!!!!

-چشم اولین بلیطو تهیه میکنم و با الینا میاییم

-داداشی من دیگه برم باشه

-خدافظ مراقب دردونه ادین باش

-چشم توام مواظب قهرمان من باش خدافظ

گوشیو قطع کردم و شروع کردم به درست کردن کیک یه اهنگ شاد گذاشتمو با تکون همش کیکو هم میزدم یادم اومد من باید رادینو وابسته خودم کنم کیک تو قالب ریختم و خودمم رفتم لباسمو عوض کنم یه لباس قرمز تنگ تا روی رونم بود با یه جین سیاه پوشیدم یه رژقرمز جیغ زدم و چشمو ریمل زدم و یه خط چشم کشیدم اومممم چی شدم من رادین سخته میکنه منو ببینه رفتم پایین کیکو در آوردم و کاکو رو گذاشتم اب شه رو کیک مالیدم (ههههه) وروشو پر از اسمارتیز کردم عالی شده بود داشتم کیکو واری میکردم که دستی ابراز احساسات شد سرمو بردم پشت

-خسته نباشی

-درمونده نباشی خانوم چیکار کردی مناسبتش چیه حالا؟

-رادین من همه چی یادم اومد

-چیییییییییی گفتی؟

-همه چی یادم اومد

هیچی نگفت و رفت تا لباسشو عوض کنه میدونستم اخلاقم عوض میشه به خاطر اینکه دلش برای من میسوزید اون اخلاقو داشت اخمو برگشت لبخندی زد

-بفرمائید اقا رادین امروز روز خجسته ای

با همون حالتش باشه ای گفت و نشست خوشحال کیک و آوردم چندتا کبریت روش گذاشتم و روشنش کردم فوراً سرشو خم کردم و زود باهم فوتش کردیم هاهاهاها ایوللللل اینه اره خدا نکنه رادین نقطه چین کنه به هیکلمون صورتشو با اخمای بیشتر به سمتم چرخوند ولی چشاش اه مرتیکه چشاتو درویش کن الان رسوا میشم چند دقیقه ای نگام کرد و بلند و رفت :

-کجا مگه شام نمیخوری؟

-نه حوصله ندارم امیدوارم تا الان فهمیده باشی همه کارام از روی دلسوزی باشه

شکستم ولی :او هوک اقا رو اونوقت فک کردی که چی عاشقت شدم نه رادین خان فقط فقط موند از یه ساعت 9ماهت اونم میگذره خیلی زود تا من از دستت راحت شم میدونی ازت متنفرم متنفر فقط مجورم تحملت کنم میدونی خودتو خیلی بالا میگیری اصلاً من آخ من بد برو با سوزان جونت حال کن دیگه هم نه اشپزی میکنم نه چیزی برای خودت غذا بگیر منو هم نمی تونی ببینی چون خودم نمیخوام ریختن و ببینم از این به بعد تو کارای توهم دخالت نمیکنم منو سننه

دستمو کوبیدم رو میز وبلند شدم از سبزی قورمه ای ککه پخته بودم برای خودم ریختم بوش همه جا رو برداشت اوممم عالی بود زندگی یعنی این دارم فکر میکنم میبینم از همه پسرا بدم میاد این دوست داشتن رادینم فقط

ه\*و\*س بوده اره دیگه دوشش ندارم ازشم بدم میاد فقط 2تا مرد روی زمین که باباییمو ادین جونمه از همشون بدم میاد

همون جوری داشت منو نگاه میکرد

-چیه منو نگاه میکنی ادم ندیدی

-هان؟

پوز خندی زدم-کجایی مهندس

-میشه منم بخورم

-حرفامو یادت رفت

-فقط همین امشب

نمیدونم چشاش چی داشت قیافشو داشت عین سگ نه بلا نسبت سگ پاچه میگرفت

-نخیرمم

باشه ای گفت و رفت تو اتاقش دلم سوخت واسش یه بشقاب ریختم و یه لیوان پر کردم از دوغ بردم دم اتاقش درو زدم و خودم اومدم پایین بعد از اینکه خوردم ظرفا رو شستم و تو اتاق رفتم لب تاپوروشن کردم واهنگ گذاشتم همونجوری داشتم واسه خودم میرقصیدم که یاد گیتارم افتادم از 13سالگی کلاس میرفتم والان استاد بودم بر داشتم وشروع کردم

پایه پنجره نشستم کوچه خاکستریه و زیر بارون

من چه دلتنگتم امروز انگار از همون

روزاست حال و هوام رنگ توئه

کوچه دلتنگ توئه دلم گرفته

دوباره هوای تو رو داره چشامای خیس

واسه ی دیدنت بی قراره این

راه دورم خبر از دل منکه نداره

اروم ندارم یه نشونه میخوام واسه قلبم

جزء این نشونه واسه چیزی دخیل نمیبندم

این دل تنهام دوباره هوای تو رو داره

هوای شهر تو و بویه گلاب

پیچیده توی آتاقم مٹ خواب

داره بدجوری قریبی میکنه

اخه جز تو دردمو کی میدونه دلہ گرفته

دوباره هوای تو رو داره چشامای خیسم

واسه ی دیدنت بی قراره این

راه دورم خبر از دل منکه نداره

اروم ندارم یه نشونه میخوام واسه قلبم

جزء این نشونه واسه چیزی دخیل نمیبندم

این دل تنهام دوباره هوای تو رو داره

(ماهان 74)

داشتم با گیتار میزدم و میخوندم میخوندم و گریه میکردم بعد پاشدم رفتم بیرون بعد هتل که به اینجا اومده بودیم خیلی خوب بود حیاط داشت انواع گلا توش بودن انگار یه تیکه از بهشت بود نشستم رو تابی که کنار استخر بود خودمو تاب میدادم که گوشیم و بیره رفت ((اجی جونم بعد از 12 ساعت اونجاییم)) هورررررررا ایول داش ادینو ایولللل جیغغغغغغغغغغهاهاهاهاه حاله از این رو به اون رو شد میپریدم که افتادم تو استخر وای اب رو کنار میزدم یدونه قورباغه ای رفتم جیغ میکشیدم و تو اب میرقصیدم

واویلا لیلی دوست دارم خیلی

تو لیلی من مجنون

تو شادی من دل خون

اهااااینه برووو

اومدم از رشت اومدم بی برو برگشت اومدم

بچه تبریز اومدم و با یه دل ریز اومدم

سنحیران اومدمو دنباله جیران اومدم



من بی دشواری پریدم پشت نیشان اومدم

داخ داخ عاشقشم من اخ اخ

خوب کنسرت تموم شد

پریدم خونه مثل موش اب کشیده بودم یه دوش ده دقیقه ای گرفتم و سریع یه لباس پوشیدم موهامو خر گوشه بستم و د برو که رفتیم شروع کردم به درست کردن دسر و کیک و از این جور چیزااا گوشیم زنگ زد

-جانم ادینی

-خوبی خواهری

-اره دااش خوبیم شوما چطورین؟

-مام الان تو فرودگاهیم

-کیا هستن

-مامان و بابا و الینا و بنده

-نهههههه

-چرا؟ نه

-منو علیرضا قهر کردیم و منم دیگه ازش متنفرم اون حسمه\*و\*س بوده فک کنم

-چی میگی

-همون که شنیدی فقط منتظرم این 9 ماهم تموم شه

-اما

-اما نداره میای حرف میزنیم اه باید جلو مامان اینا نقش بازی کنیم مثلا

-اره خدافظ

-خدافظ

برگشتم و جیغی کشیدم که گوشای خودم کر شد رادین پشتم بود اخم کردیم هم زمان

-بهت یاد ندادن گوش وای نسی

-نه یاد ندادن نقش بازی کنیم یعنی چی؟



با این حرفش به جووری شدمم پا شدم مو هامو بستم و منتظر نگاش کردم

-چیه چرا اونجووری منو نگاه میکنی؟

-نکنه باید جلو تو لباسمو عوض کنم

شیطون شد و چشاش شد قد هندون

-اره دیگه هم به جوورایی شورتم همم دوستت

-نه باوو رو دل نکنی یه وخ

-تو نگران من نباش

با دستام دستاشو کشیدمم نه نمیشد بلندش کرد ادم نیست که گرازه از جلو پیرهنشو کشیدم که دکمه هاش پاره شد و افتاد وایی جلو پیرهنش باز شد چه هیکلی چه عضله هایی به به چه شورایی یهو دستی خط کشید وسط خیالاتم

-میگم منو خوردیا

-اوهو یجووری میگه انگار ارمین fm2 باز تو اعتماد به نفست عود کرد

توجی به چشای قلمبش نکردم و لباسمو برداشتم و رفتم تو حموم پوشیدم یه شلوار جین فیروزه ای و با سارافون تنگ خردلی وایی چی شدم موهامو هم که شلاقی بسته بودم چشممو کشیده بود مامانم همیشه میگفت انقدر این موها تو میکشی که کچل میشی از حموم اومدم بیرون و رادینو ندیدم کشویه لوازم ارایشیمو برداشتم و شروع کردم اول کرم بعد سایه فیروزه ای و کشیدم و انتهاشو سیاه کردم وزیر ابرو هامو هم سفید زدم تا ابرو هامو خوشگل نشون بده رزگونه ی اجری زدم و رژ جیغ قرمز خدایا چه افریدی تو از هیجان اومدن مامان اینا نمیتوستم بخوابم رفتم پایین همه چی آماده بود اوهوک چه ناخواسته ست کرده بودیم یه پیرهن فیروزه تایی و شلوار جین سیاه پوشیده بود تا منو دید یه لحظه کپ کرد اینه ایول آوا رادی خره بسوز اومد جلو

-به به آوا خانوم چه تیپی

-بعله دیگه عشخم داره میاد پس چی

-عسخت کیههه

--نمیگم تو خماریش بمون

وارد شدمو رفتم تو اشپز خونه به گفته ادین یه دوساعت دیگه میرسن این 10ساعت بر من چی گذشت

\*\*\*\*\*

-اه اینا کجا موندن پس  
-خودتو نخور یه لحظه الان میرسن  
با حرص نگاش کردم  
-عزیزم حرص نخور  
-پس چی بخورم زهر هلاهل  
خندید و منم نگاش می‌کردم  
-سلا مممم بر خواهر عزیزم  
برگشتم  
-ادیننننننننن  
بغلش کردم رو بوسی نگام افتاد به پشتشون اوخی مامان و بابا بوسشون کردم و انقدر تیفشون کردم نگو یهو اینا  
رو دیدم دهه این تو شیکمش بالشت گذاشته چرا این شکلیه  
-||| اینا میگم تو ساکتون جا نبود بالشتو گذاشتی توشکمت  
همه خندیدن والینا سرخ شد دستم رو شکمش بود که یه چیزی تکون خورد نمیدونم جفتک انداخت چشم شد  
قد هلو  
- میگم این چی بود  
ادین - هیچی جیگر باباش بود به عمش سلام گفت  
-چی ییی ی ی ییی  
-اره عمه جون  
ذوق زده پریدم بالا دستامو بهم کوبیدم و هورا هورا می‌کردم عمه قربونش بره نخود جونمه دستمو گذاشتم رو  
شیکمش  
-نخود عمه زود بیا باشه قربونت برم  
و سرمو بلند کردم رادین داشت منو نگاه می‌کرد که  
مامان - ایشالا بعد یه سال خبر بارداری آوا رو بهمون بدن

ومن خشک شدم سر جام اخیه مادر من شما چی میدونی از حال وزندگی من رادین داشت ریز ریز میخندید زهر هلاهل بیشعور وایسا یه اشی برات بیزم که یه من روغن داشته باشه روبه مامانم گفتم: بفرمایید سرورم سوار ماشین شدیم و پیش به سوی خونه اول از همه رفتم تو روبه رادین گفتم:

- عزیزم کفشارو مرتب کن و بیا

بدو بدو رفتم لباسامو با تاپ دکلمه قرمز و جین سیاه عوض کردم موهامو هم دورم ریختم رژمم تجدید کردم و رفتم

-خونه خودتونه راحت باشیدا نگاه خیره رادین داشت رو مغزم ر\*م\*ق\*ص\* پا میرفت: رادین جان یه دَبقه میایی ببخشیدا

ادینو الینا میدونستن قضیه از چه قراره که داشتن به عزیزم و جانم گفتن من میخندیدن رادین اومد  
-بله

-زهرمار سو استفاده گر گودزیلا ی بیربخت

-جاااااان؟ چی شد

-همینکه شنیدی به من نگاه کردی نکردیاااا

-چیپی فک کردی انجلینا جولیه اعتماد به نفست منو کشته

یقشو گرفتم که ادین اومد

-دهه شمام شدین موشو گربه مامان شک کرده رعایت کنین دیگههههه

-ادینی منو اذیت موکونه

چشای ادین گشاد شد

-اذیت چیبیبیچی

-موکونه

قهقهش بالا رفت رادین قیافه بدبختارو گرفته بود ادین اونوکه دید دلشو گرفته بودو میخندیدبعد یه مین دسرایبی که درست کرده بودمو به همراه کیکو قهوه بردم واسه پسرا هی چشمو ابروو میومدم اااا واسه من میگو میخندن رادینو خودم ادم میکنم وایسااا اینه الینا رفتمو در گوشش ورد خوندم سر یه حرف کوچولو انقدر میخندیدیم که اخرسر ادین گفت:

-آوا زنمو چیکار کردی از دستم رفت

رفتکه بغلش کنه الینا جیغ کشید خنده ی من زیاد تر شد اینه واسه الینا چشمک زدم ومثلا از حال رفتم

الینا-آواااااا و جیغ

رادین حمله کرد

-آوا عزیزم نفس رادین چی شدی بیدار شووووو

یهو چشممو باز کردم

-هاهاها خخخخخ

ودویدم خوب سرکارشون گذاشته بودم

-وایسا عفربته نمیگی سخته میکنم هان بی شوهر میشی

این صدای رادین بود که داشت تهدیدم میکرد:وایسا میگیریمت که با ادین دنبالم میومدن پشت بابا قایم شدم همه داشتن میخندیدن ای جانم:رادینی ببخشید خوف باسه جمعمون ترکید و رادین خیره موند رو صورتم ادین گفت:

-داداش میخوایی ما بریم هان؟ ودوباره خندید

-نه جون تو تعجب کردم ببینم سرش جایی نخورده

حالا ولشون کن خودتو عشقه دست الینا رو کشیدم و دبرو تو اشپز خونه وسایلا رو گذاشتم رو میز شام میخوام ماکارونی بیخم الینا نشست و من شروع کردم

پارسال بهار دسته جمعی رفته بودیم زیارت

برگشتنی یه دختری خوشگل و با محبت

همسفر ما شده بود همراهمون میومد

به دست و پام افتاده بود این دل بی مروت

میگفت برو بهش بگو اچه دوسش دارم میگفت بگو

هرچی مییخواه بگو بگو هر چی میخواه بشه بشه

هرچی مییخواه بگو بگو

هر چی میخواه بشه بشه

راز دلم رو گفتم این رو جواب شنفتم (2)

-پسر تو چقدر نادونی اومدی زیارت یا چش چرونی؟

قسم به اون زیارتی که رفتم

قسم به اون عبادتی که کردم

قسم به اون قفل و دخیل که بستم

بعده خدا من تو رو میپرستم

قسم به اون زیارتی که رفتم

قسم به اون عبادتی که کردم

قسم به اون قفل و دخیل که بستم

بعده خدا من تو رو میپرستم

الینا ازبس خندیده بود از چشاش اشک میومد اخیه موقع خوندن حرکات موزون در میاوردم و ملاقرو هم میکروفون کرده بودم موادو باهم قاطبی کردم و ریختم تو قابلمه جانم چه ماکارونی بشه ایمن برو برو سرمو هی میاوردم جلو و میبردم عقب اها اینه قریون آوا خانم عشقم و این چنین گذاشتم که دم کنه و بیخه هاها تو پخش آهنگ دوفی دوفی گذاشتم و پریدم وسط

ادین و رادینم اومدن دست الینارم کشیدم قرده

خانوما دست دست خاله پریا دست دست

خاله خانما دست دست روزینا دست دست

رومینا اینا دست دست آرش اینا دست دست

همه ی اینا دست دست مامان سینا دست دست

همگی بگین دست دست همگی بگین دست دست

خانم قرده لرزونش کن موها تو پریشونش کن بابا قرده لرزونش

قریده لرزونش تو بیا فدات شم خوشگلی خندهات شم

دیونه نگات شم میخوام که با توو باشم

(اهنگ قریده از میثاق راد با مهدی یاران دانلودش کنین عالییه)

خوف برنامه داشتیم مامان اینا رو ببریم شهر بازی و جاهای دیدنی آلمانو نشونشون بدیم

-آقایون خانوما بفرمایید آوا خانم ببینید چه کرده

ادین-یا ابرفض خودمو میسپارم بهت

رادین-داداش من یدفعه مسموم شدم

منم اخم کردم خودشون خواستن

-خب آقایون رادین و ادین از خوردن غذا محرومن

هردوشون یکدفعه-چییییییی

-همین که گفتم

ویه لبخند مکش مرگ ما زدم اخی این شد واسه من کلاس میزارن

مامان-دخترم به به چقدر خوشمزست

بابا-دخمل خودمه ببین چه ماکارونی پخیده

با این حرفش ما ها ترکیدیم از خنده ولی اونا با مظلومیت نگامون میکردن چی کار کنم دل رحمم دیگههه

-پاشین بیاین دفعه اخرتون باشه ها

به سرعت جت اومدن نشستن و شروع کردن مٹ خرس میخوردن فقط بعد از اینکه همه تموم کرد رفتم سراغ

قابلمه اوممم چه ته دیگی درش اوردم

-همه چشاتونو ببندین بغیر از مامانو بابا

همشون بستم ته دیگو گذاشتم

-حالا وا کنید

جیغشون رفت بالا

رادین-ایول آوا عاشقتم

ادین-خواهری خودمه

بعد از اینکه اونم خورده شد بلند شدم

-خب آقایون داداشام اینجا واس شماس یعنی شستن ظرفا با شماس با بای

از جلوی چشای قلبشون رد شدیم مامان واسم دست زد -الحق که دختر خودمی



تعظیم کردم - چاکر شوما مریم خانم

وبدوبدو رفتم تا حاضر شم یه مانتوی سرمه ای تنگ خفن پوشیدم با جین سیاه لوله تفنگی وشال طوسی که رشته های سرمه ای داشت رژگونه اجری زدم و ریمبل و پر کردم تو مژه هام ابرو هامم هاشور کرده بودم یه رژ صورتی عروسکی زدم و موهامو هم کج ریختم تو صورتتم وایی چی شدم من کیف ورنی سیاهمم برداشتم و دبرو که رفتیم از پله ها که داشتیم پایین میومدم رادین جلوم سبز شد

-سلام عرض شد

-علیک

-ظرفارو تمیز شستین دیگه

-اره

-اره

وپله هارو ببر ببر اوادم پایین مامان با تعجب نگام میکرد وبابا با تحسین به یدونه دخترش یه فکری به ذهنم اومد

-مامی میخوام الینا رو اینجا سونو ببریم باشه

-ولی

-||| مامی میخوام خودم بدونم دیه قبول ؟

-قبول

رادینم آماده شده بود چه سستی شده بودیم ما اونم یه پیرهن جذب سرمه ای با جین سیاه پوشیده بود موهاشو هم داده بود بالا جونم رادی خره عالی شدی ولی پای من نمیرسی واسش یه چشمک زدم و پریدم بیرون سوار جنیسس سفید رادین شدیم و دبرو تو شهربازی رفتیم واو 100الله و اکبر از ایران صد پله بالاتر بود ایول ترنشو چقدر بزرگه دست رادینو کشیدم و رفتیم دوتا بلیط گرفتیم به خاطر الینا ادینم سوار نشد دست رادین و دستم بود هیجان داشتم وایییی خاک به گور صدام حرکت کرد وای خدا کجا ها میرفت کل شهر و زیر پات میدی مرتیکه یالغوز نگر دار مردم هی وای -رادینم

-جانم

انگار با این حرفش خاموش شدم اروم گرفتم وقتی به سمت پایین حرکت میکرد اصلا برید سوار شید دیگه ببینید چجوره مردم و زنده شدم رادین دید رنگم پریده داد زد نگه داره اونم بهد شوصون ساعت نگرداشت گلاب به روتون تا اوادم پایین هر چی خورده بودمو بالا اوردم یه وضعی بود ادینم بهم میخندید بیشعور رفتیم سراغ چرخ فلک الینا دیگه اینو سوار شد کابینا دوتا دوتا بود منو رادین رفتیم تو یکیشون شروع کرد به حرکت وایی یه

لحظه فقط تعادلمو از دست دادم و افتادم بغل رادین وبه طوری که چشامون روبه روی هم ولبامون حدود دو انگشت فاصله داشت رادین سرمو بردم جلو فک کرد میخوام ببوسمش که یه گاز محکم از لباش گرفتم:

-ای ای آوا مردم نمیری الهی

-پس چی؟

و غش غش خندیدم الهیی پسر کوچولو دردت گرفت فکردی آوا به این زودی دم به تله میده خیلی بیشوری وایسا بهت میگم

انگاری ادین و الینا دیده بودن که داشتن غش غش میخندیدن ههه اینه افرین اوا منکه گفتم اتیشم میسوزنمت اق رادین یهو تعادلمو از دست دادم و رفتم توبغل رادین

ارامش یعنی این خیلی دوست داریم اق رادین ابروهایش پر مشکی بود ولی رو ابروی سمت چپش یه خال بود که اونجا مو نميومد اونم به نوبه خودش جذابیتی بهش داده بود امم لباش چقدر خوشگل بود (خاک به سرم بچم خل شد رفت ) جاننن چی میگی اوا میزنم دکورتو میارم پایینا منحرف جنبه ندارم که بایه نگاه کردن چه فکرا که نمیکنم وایی تازه یادم افتاد دارم یه ساعته انالیزش میکنم با شیطنت ابروهایشو انداخت بالا و خواست حرفی بزنه که در باز شد داداش همه فحشامو پس میگیرم تو خوشتیپ دستمو حلقه کردم دور دست رادین قریونش بره آوا ( جان اوا دوباره شروع کردی پس اوونوقت میگفتی ازش متنفری) باوواون فیلم بود وجدان تا بفهمه من دوستش ندارم بینم چیکار میکنه (یعنی منم سرکار رفتم) (با عرض پوزش ازت وجدان بلیییی درضمن نفهمیدی ادین با رادین ارتباط داره و همه چیو بهش گزارش میده ) کنار هم راه میرفتیم که

مامان -آوا مادر برگردیم خونه هم سرده همهم دیره دیه

چشام زد بیرون مامان خودش به حرف زدن ما اشکال میگرفت اونوقت خودش بابا بادیدن قیافم انقدر خندید که نگو

-اه شهاب بیا بریم اینا نمیان بیخیال

یعنی دهنم شده بود غار علی صدر

رادین - ااا مامانی اومدیم و ادینم ریز ریز میخندید تا رسیدیم خونه لباسمو عوض کردم و پریدم مسواک بزدم با خیال راحت یه لباس خواب بسیار باز پوشیدم و خزیدم زیر پتو که صدای در اومد

-الینا ببند خوابم میپره

در بسته شد و یکی پتو رو از روم برداشت چشممو باز کردم اینکه رادینه

-تو اینجا چیکار میکنی؟ دیدم خیره شده روم

خاککککک آوا ببین با چه لباسی رو به رو وایسادی گونه هامم رنگ گرفتن

-رادین برو بیرون برای چی اومدی؟

-چی میگی همه با زوجاشون خوابیدن مامانتو بابات و ادینو الینا و منو و تو

-دهه برو بزار یه لباس مناسب بپوشم

باشیطنت گفت:

-نه همین خوبه چرا عوض میکنی

یه پس گردنی بهش زدم و لباسارو برداشتم یه تاپ و شلوارک کوتاه جیغ با پوست بدنم تضاد داشت و خوشگلتر

میشدم تو حموم لباسا رو عوض کردم واومدم بیرون رئی تخت خوابیده بود:

-پاشو ببینم چجورم خوابیده

-چیشده

-برو رو کاناپه

-اچه چرا؟

-همین که گفتم چشم جرون هیز بد بخت همینم مونده باهات رو یه تخت بخوابم

-هاا پس به خودت اعتماد ندارری اعتماد به نفست منو کشته اگه قحطی دخترم بیاد تورو نگام نمیکنم

-برو بیشعور

-نمیمرم

-باه بالشتو وپتو برداشتم و رفتم روکاناپه خوابیدم

\*\*\*\*\*

اوممم چه کاناپه ای چقدر گرمممه !! این چرا بالا پایین میره چشممو باز کردم و خودمو تو بغل رادین دیدم منو

سفت بغل کرده بود اوخی نی نی خب ان میتونم انالیزش کنم خاک به سرم پیرهنشو در آورده بودو با بالاته

ل\*خ\*ت خوابیده بود چه پسر خوشملی هیکلتم بیسته عزیزمم یه تیکه از موهاش ریخته بود رو صورتش با

دستام کنارشون زدمو دستمو رو صورتش کشیدم چقدر نرمه یه ب\*و\*س\*ه سریع رو گوش زدمو بلند شدم

موهامو شونه کردم و بعد پوشیدن لباسای مجاز رفتم بیدارش کنم

-رادین اقا رادین مهندس عشق آوا

به جان خودم این یه جمله از دهنم پرید!!!!!! و با این جمله هم چشاشو باز کرد بیشعور پس بیدار بوده

-جانمم چی گفتی

-از کی بیداری

-از اولش

-رادینن میکشمت

و بلندشد و دوید تو دستم برسو گرفته بودم

-وایسا میکشمت

پس وقتی لباسمو هم عوض میکردم بیدار بوده هیز داشته نگام میکرده با سر صدای ما مامان اینا اومدن

مامی - چیشده مٹ تام و جری همدیگرو میزنین

-هیچی

پشت مامانم قایم شد میدونم با تو چیکار کنم کتافط مریض

-رادین جان تنها میشیم باهم

-وای وای ترسیدم الانه که جیش کنم

با ابرو به مامانم اینا اشاره میکردم اما کو چشم بینا خلاصه رفتیم میز صبحونه رو چیدم و همه رو دعوت کردم

اومدن و شروع کردن از تخم اپیز گرفته تا مرباهای مختلف گذاشته بودم

ادین -رادین خوشبختالت حتما خیلی اوا بهت میرسه نه حالا بچه میگم بعد از صبحونه باهم چشمک بازی کنیم؟

-قبوله

میزو جمع کردم مامانو بابا گفتم میرن بیرزون دور بزنی بابام هم مدتی تویه المان زندگی میکرده و همه جارو

میشناسه

نشستیم آ دست من بود به الینا وادین چشمک زدم کار تاشونو گذاشتن

-خوب رادین خان اس دست کیههه؟

-دست الیناست

غلط گفته بود -غلطه دست من بود

-باید یکی از لباس خوابای منو بپوشی و بیای اینجا مثل مانکنا راه بری

با این حرفم ادین مرد انقدر خندیده بود

-آوا

-راهی نداره

رفت دیدم ناموسی میششه الینا اینجاست بلند شدم رفتم

-از رو لباسات بپوش عیبه

-باشه

یدونه بنفششو گذاشتم و اومدم خیلی باز بود رفتم پایین

ادین -چیشد پس

-داره میاد

تا اومد داد زدم دست دست اها انقدر خندیدیم که نگم بهتره انقدر با مزه شده بود باسنشو هم داده بود پشت و راه میرفت خیلی خنده دار بود دوباره شروع کردیم ایندفعه دست الینا بود به منو رادین چشمک زد و ادین موند

-اس دست کیه

-دست رادینه

-غلط بود

الینا - باید بلندشی با دستت صدای گوز در بیاری و با باسنت اسمتو بنویسی

وایی انقدر خندیدیم خدا دیگه نفسم در نمیومد نقطه هاشو چه جالبیم میذاشت هاهاهاهها

ایندفعه نمیدونم دست کی بود اهمشون کار تاشونو انداختن

رادین - خوب اس دست کیه

-ادینه

-غلطه دست الیناست

-خب بلند شو برو یکی از لباس زیرای رادینو بپوش و با باسنت برقصو بیا

خدا این هی میوفتا اخر سر با کش بستمش اخی نازی چقدر بهم میومد تا خودمو دیدم پقی زدم زیر خنده رفتم پایین خیلی راحت میخندیدم خیلی بامزه شده بود اصلا هیچی دیگه بعد شوصون دقیقه بلند شدیم خیلی باز داد یه بارم الینا سوخت دلمون نیومد سختشو بگیم گفتیم بلند 5 دقیقه برقصه و بعد از کلی شوخی و شیطونی رفتیم که نهارو درست کنیم

-خوب پسرا بیاین برای کمک

رادین-نوچ من نمیام

ادین-من میام به خانومم کمک کنم

-پس نتیجه میگیریم که رادین از خوردن غذا محروم میشه

-اه باشه آوا خانم

-افرین پسر خوب حالا بیا و برنجارو پاک کن

بلند شدم و یه اهنگ گذاشتم و اومدم اشپز خونه وایی چه خنده دار بود یه ساعت طول میکشید رادین یدونه اشغال پیدا کنه از تو برنجا ادینم که فقط قربون صدقه الینا میرفت

خورشت با ما بودش و برنج و شالاد با الینا و ادین یک کیفی میکردم هر کاری میگفتم انجام میدادن یک کیفی میداد زندگی ینی این که از مردا کار بکشی وگرنه زندگی نمیشه که عالی بود خوب خودمم سیب زمینی رو خرد کردم و الان داشتم میپوخیدمش و رادین در حال درست کردن خورشت بود ادینم برنج و الینا سالاد ینی با یه وسواسی درست میکرد که من حرصم میگرفت

-الینا میشه زود زود خردشون کنی ؟

-نه نمیشه باید هم اندازه بشه

-دهه مگه برای مجلس درست میکنی بابا خونه خودمونه ها

تا اینو گفتم ادینو رادین ترکیدن الینا یه چشم غره توپ به ادین رفت و یه نگاه مکش مرگ به ما کرد که رادین چاقو از دستش افتاد زمزمین ای منم که کلا نزدیک بود خودمو خیس کنم هرهره ولی می ارزید به سر کار گذاشتن الینا الان که حرصی شده بود تند تند داشت خرد میکرد تا این منظره رو دیدم دیگه ترکیدم از خنده وایی خدا انگار داشت به جای گاهو گردن منو میبرید خخخ خب بریم سیب زمینی هارو در آوردم که صدای در اومد مامی و پایی بودن تا اونا رو دیدم نیشم تا بنا گوش باز شد

رادین-آوا میگم تو دهنه پشه نره



وا! آوا پاک خلم شدی خل که بودم نچ نبودی ولش کن رفتم که حاضر بشم تا کمدم باز کردم یه عالمه لباس ریخت  
روم اه چندش همشونم بوی عرق میدادن خوب یه سارافون کوتاه قرمز و شلوار جین تنگ پوشیدم و یکمی به  
موهام رسیدم و ارایش کردم و از اتاق خارج شدم

رادین - واویلا به کجا چنین شتابان

-به خونه زن تو

-برو بچه پروو

-خودتی میاما برات

-برو هم قد من نیستی جوجو

-جوجو ننته

الینا-بسس کنید خو بیا آوا بریم خودتو الاف نکن

یه ب\*\*و\*س برای ادین و رادین فرستادم و د بد بدو که رفتیم چشاشون قلمبه شده بودش و تا اینکه از خونه در  
اومدیم از خنده ترکیدم وایی چه جالب شده بود قیافه رادین هاها یک کرم زیر خاکی هستم من یوها یوها هاهاها  
خخخخخ دست الینا رو گرفتم

\*\*\*\*\*

وارد سونو گرافی شدیم و من رفتم نوبت گرفتم و اوومدم نشستم الینا با تعجب منو مینگاهیید

-آوا اینجا کجاست بیمارستانه هوم؟

-من نه

-بیمارستان نه

الینا - پس کجاست

-سونو گرافیییییییییییییی

و نوبت ما شد و مارو صدا زدن خوبیییییییییییییی درینگ ما رفتیم تو آقای دکتر الینا رو خوابوند و دستگاه رو  
گذاشت رو شیکمش عخی نخود عمه ببین چجوری تکون میخوره عخی

آقای دکتر -هوم تبریک میگم بچه شما پسرههههههه

چی قیافم مجاله شد من دخیل میخواستممممممم حق حق



سعی کردم خودمو شاد نشون بدم هوم نباید که الینا رو ناراحت کنم که دستشو گرفتم و خدافظی کردیم و در اومدیم سوار ماشین بنده شدیم و د برو که رفتیم اتیش کردم و تمام حرصمو سر پدال گاز ماشین خالی کردم اخیش خالی شدم هوم خوب رفتیم رسیدم که در خونه شیرینی خریده بودم میدونستم ادین الان منتظره زنگو زدم که در باز شدو ادین اومد بیرون

-ادین کجا برو خونه ببینم

-هاآوا اذیت نکن دیگه زود بگو

-نمیتونم بگم تو جمع میگم

باشه ای از روی حرص گفت و رفت بالا منو الینا به این حرکتش خندیدیم خوب دستشو گرفتم و سوار اسانسور شدیم داشتم به اهنکه گوش میدادم که درینگ رسیدیم ادین منتظرمون واستاده بودش هاها خوب درو باز کردم و رفتیم تو

-اقایون خانوماداداشام بچه ادین خان پسرست دست جیغ هور!!!!

ادین خشک شده بود مامانو بابا هم میخندیدن به اون و رادین یه جور خاصی منو مینگاهی رفتم لباسمو عوض کنم بیام که تا برگشتم از صحنه ای که دیدم چشم شد قد هندونه وایی این پسرا کیک پخته بودن خاک به گور صدام افرین بابا حالا رادینو من آموزش دادم ادین چی باریکلا رو مبل نشستیم و لم دادم

-رادین برای منم میاری پاهام داره زوق زوق میکنه

یک نگاهی بهم انداخت و رفت که بیاره هومم ینی تو خر کردن پسرا بنده استادم هرکی کمکی خواست من هستما رایگان آموزش میدم با این فکر که من آموزش بدم نیشم باز شد یهو جلوم رادینو دیدم

-آوا بردار دستم شکست

-ها

-میگم دستم شکست بردار

نگاهی به دستش کردم به خودشم نگاه کردم و زودی برداشتمش

رادین-ادین جان من این خواهره تو داری منو زجر کش میکنه

-هوی مگه من چمه خو حواسم جای دیگه بودش به تو چه

نگام افتاد به ادین که داشت به مامانو بابا اشاره میکرد هوف اینام شدن گوز بالا گوزا والا یه نفس عمیق کشیدم و برداشتم و یه تیکه کیکو گذاشتم تو دهنم وایی هوم عالی بود مزش

-افرین ادین کیکو خیلی خوب پختی مزش عالیه

ادین خندید و رادین حرص خورد حالا منم ندونم برای چی ولی یه نگاه پر حرص بهم کرد

مامان-دخترم کیکو رادین پخته

ینی چشم شد قد هندونه و از این هنرا بلد بودی و رو نمیکردی

و ا پسرم پسرای قدیم والا این قرار بوده دختر بشه خدا عوضش کرده

\*\*\*\*

-رادین زود باش د

-اومدم آوا وایسا

-اه رفتن

بلی همینطور که میبینید مامان و بابا و ادین اینا دارن میرن و دوران اسب سواری بنده به پایان میرسه اه وایی ولی این سه ماه چه کیف دادا موند از یه سالم 6ماه اونم زودی میگذره و از دست این هیولا راحت میشم هوف نوچ نمیخوام راحت شم اگا اصلا حرفت چیه اوا به جان خودم رادینو دوست داریا ولی با وجدانت رو راست نیستی و لج میکنی باهاتش وای اه

-اوا کجایی؟

-هان اینجام هیچ جا نیستم بریم

مامان اینا رو سوار ماشین کردیم و خودمونم جلو میرفتیم تا رسیدیم فرودگاه گریم گرفت نمی خوام برن اهم اهم ((مسافران هواپیمای ..... به مقصد ایران)) و اینبار کلا دیگه داشتن میرفتن مامانو بغل کردم

-آوا دختر خوبی باشو با رادین خوب زندگی کن تا این شیش ماهم تموم شه برگردین نزاریا کاری بکنه

و من واقعا شدم رنگ لبو مامانم خندید و گفت:-دختر خجالتی من خدافظ

بابا هم سرمو بوسید و با اون خدافظی کردیم و ادین اومد

-اجی خوشگلم من میرم اگه دیدی این گودزیلا تورو اذیت کرد یک تلفن بکن جلدی میام

-مرسی داداشی فدا مدات

باهم روبوسی کردیم و الینا رو بغل کردم

-نخود عمه غصه نخوریا عمه میاد پیشت عشق من

با اینطور حرف زدن من همشون خندیدن و چمدونا شونو برداشتن و رفتن بای بای مامانی پاپی ادینی الینایی  
نخود جونم هرهر وای دیگه تنها شدیم اخ جون دوباره کل کل خخ عقل کلیم برا خودما سوار ماشین شدم و  
اخمامو کردم توهم اا یهو یادم افتاد قرار گذاشتیم مٹ دوتا دوست باشیم باهم یه لبخند زدم که نیش تا بنا گوشم  
باز شد رادین با تعجب منو نگاه میکرد عخی تعجب کردی پسمل خوب

-رادینی نمیریم پس؟

--چرا الان میریم

دستمونداختمو ضبطو روشن نمودم اهنگ یاز شادمهر عقیلی بود به نام حس خوبیه

واو عالی بود اهنگه اینجاش عالی بودش

حس خوبیه بدونی یه نفر همه رو به خاطر تو پس زده

برای رسوندن خودش به تو همه ی راه و نفس نفس زده حس خوبیه

هوم اه من نمیتونم که یه جا بشینم هی رو صندلی ول میخوردم اخر سر رادین گفت:

-آوا به قول خودت دشورری داری؟

-نه من نه دشوری نه نوچ ندارم

و یه لبخند زدم

-رادین یه اهنگ شاد بزار تو ماشین ول بخورم نمیتونم درست سر جام بشینم

هوم خوبه

وایی قر بده اها افرین آوا بده بده قر بده خخ یک شاسکولیم منهی اینطرف اونطرف میرفتم که رادین ماشینو

نگر داشت با تعجب نگاهش کردم که دیدم اا رسیدیم خونمون که

-آوا بریم خونه هر چقدر میخوای برقص باشه

نیشم شل شد

-باشه بریم رادینی

خخندید و دستمو گرفت رفتیم داخل اممم حالا میرقصم برم یه تیپی هم بزنم دیه پریدم تو اتاق که یا خدا رادینو

با بالاتنه ل\*خ\*ت و شلوارک دیدم همینطور داشتم انالیزش میکردم که دستی جلوی صورتم تکونخوردو صورت

رادین در حال خندیدن وایی چه خوشگلم میخنده

-آوا کجایی دخی خوردی منو

-وا من کی مگه تورو نگا می‌کردم بابا خودد تو خیلی تحویل میگیری یا

-اره تو راست میگی

و رفت بیرون از اتاق اخیش لو رفته بودما فورا لباس شب کوتاه تنگ پر از سنگ دوزی پوشیدم و پریدم بیرون  
اهاهنگ گذاشتم و رفتم وسط نمیدونم چرا ولی انرژی زیاد داشتم

یه اهنگ بود از میثاق راد و مهدی یاران خخخ عالی بود (ای دخترا ای پسرا)

هوم وای ر\*\*ق\*\*ص منم در حد لالیگا عالی بود اوممم

دست دست هورا چشمم افتاد به رادین که داشت منومینگاهید

وای چقدر کیف دادا عخیش اه رادینی کجا رفت یهو وا نکنه کار بده دستمون زبونتو گاز بگیر دختره ی نفهم  
اهنگو قطع کردم و بدو بدو دیوودم تو اتاق دیدم نشسته و سرشو بین دستاش گرفته و فشار میده

-رادینی چیشدی؟ سرت درد میکنه؟

یک نگاهی بهم کرد نوچ انگار دردش یه چیز دیگه بود

-رادین؟

رفتم و با دستم سرشو بلند کردم یک نگاه آوا سوزی بهم کردا من به شکر خوردن افتادم

-اه چه مرگته بگو دیگه

-هیچی برو بیرون فقط لباساتم عوض کن

-وا چرانمیگی چته شاید تونستم کمکت کنم

-نمیخواه برو بیرون

منم با حرص فراوان اومدم بیرون و در اتاقو کوبیدم که با صداش گوش خودم کر شد چه برسه به رادین اه چه  
دیوونه هایی هستیم ما مردم شور دارن مام داریم بخدا هوف ولش بابا اوی خودتو عقشه

خخخخخ دلمو گرفته بودم میخندیدم با صدام رادین اومد بیرون فک کرد خل شدم ولی با نیشی که براش باز  
کردم خیالش راحت شد وای خدا یاد شکلک افتادم که نیشش باز میشه خیلی خنده داره لباسامو عوض کردم و  
موهامو دم اسبی بستم ورفتم اشپیز خونه تا غذا بیخم خخخخ خوب سبزی قورمه خوبه خورشت گذاشتم درست  
شه و برنج داشتم میپاکیدم که یهو رادی اومد تو با لب خندون

-چیشد تو که داشتی میمردی؟

-عشقمم که خندید خوب شدم

-ایشالاه عشقت بره زیر 19 چرخ

صدای خنده رادین رو مغزم راه میفت ینی چی کدوم عشق

-وای آوا اگه بدونی عشقم کیه خودت عاشقش میشی انقدر که خله مٹ تو خوشگله

- حالا من خل شدم دیگه اممم اره علیرضا اره باید الان بهش زنگ بزنم

یهو حالتش عوض شد و چشاش قرمز و رگی در گردنش وجود داره پرت شد بیرون خخخ چه غیرتی

-چه زری زدی؟

-از همون که تو زدی

مظلوم نگاش کردم که هوفی کرد و دسستشو تو موهاش کشید و نگام کرد

-آوا تورو خدا با اعصابم بازی نکن

-چشم اغا چشم

اومدو از سرم یه ب\*و\*س\*ه برداشت و رفت و منو مبهوت گذاشت

\*\*\*\*\*

هوففففففف الان 4ماه گذشته و من دارم از کلاس ر\*ق\*ص برمیگردم خونه رابطمون با رادین هم مٹ گذشتس مٹ دوتا دوست بعضی موقع ها درد و دل میکنیم و خیلی خوبه و منم دارم روز به روز بهش بیشتر وابسته میشم نمیدونم بعد از دوماه دیگه چیکار کنم واقعا که خیلی زجر میکشم

نگهبان-سلام خانم مهندس

-سلام

ورد شدم سوار اسانسور شدم و دکمه طبقه 15رو زدم یه ماه مونده تا نخود به دنیا بیاد و من هرروز با الینا حرف میزنم و باهاش درد و دل میکنم و اون منو دل داری میده و میگه که اخرش خیره والا من نمیدونم اینا چی میدونن و بهم نمیگن وارد خونه شدم کفشامو در آوردم خونه از کثیفی بو میداد کارم در اومد لباسامو عوض کردم اومدم از پذیرایی شروع کردم به تمیز کردن لباسای رادین و خودمو برداشتم جای مبلاروعوض کردم وسایلا رو با دستمال ساییدم و وقتی از تمیزی برق میزد میذاشتم سر جاش کف پذیرایی رو هم تمیز ساییدم و رفتم اشپز خونه ظرفای کثیف بعد شوصون ساعت تموم شد و جارو برقی رو آوردم و کشیدم همه اشغالو برد تو

خودش هوف عرقمو از رو صورتتم پاک کردم ویه نگاهی به خونه انداختم از تمیزی برق میزد چه کردی آوا خوب تو اتاق لباسامو عوض کردم و شروع کردم به پختن ناهار مرغ با پلو خوبه مرغا گذاشتم و رفتم رو کاناپه دراز کشیدم بعد از 30مین رفتم و وسایل لازمه پخت مرغ رو ریختم رب گوجه فلفل دلمه ای نمک پیاز و درشو گذاشتم تا بپزه و برنجو پاک کردم و شستم و گذاشتم بپزه موهامو بستم میزو چیدم و منتظر رادین نشستم که درینگ زنگ در خورد

-بفرما اقا خسته نباشی

-درمونده نباشی خانوم اممم چه بویی چیکار کردی

-هیچی

یه نگاه به خونه کرد و دهنش شد اندازه غار علی صدر

-آوا خودت همه این کارا رو کردی؟

-اوهونم

و نیشمو باز کردم اومد جلو منو سفت تو بغلش کشید عخی

-مرسی آوا از اینکه به خاطر من از خانوادت زدی و داری اینجا این کارا رو میکنی

-خوب خوب احساساتی نشو من تورو میشناسم

و دیوو دم خخخخ میدونستم الان واستاده به حرفام فکر میکنه که صداش در اومد

-آوا میکشمت وایسا

-مگه مغز خر خوردم وایسم

و رفتم تو اتاق و درو بستم

-آوا درو باز کن

-نوچچچ

-به جون خودم و خودت کاری ندارم باهات

هوم قسم خورد با خندهدرو باز کردم که فوری زیر پاهامو گرفت و انداختم رو تخت ((آوا یه وخ شیطون نره تو جلدتون)نه بابا رادین از این عرضه ها نداره که و تو فکر بودم که رادین شروع کرد به قلقلک دادنم

-ر...ا...د...ی...ن...ت...و...ر...خ...د...ا...ب...س...ک...ن

-نوچ تا تو باشی منو مسخره نکنی

-اصلا من شکر خوردم

-باشه چون دیگه شکر خوردی قبول میکنم

از روم بلند شد منم دوییدم تا میزو بچینم البته چیده بودم شمعا رو روشن نمودم و غذا رو کشیدم و منتظر اگا رادینمون موندم

-به به آوا چه کردی تو

نیشمو تا بنا گوششش باز کردم

-قابل اگا رادینمونو نداره

-چه حرفای عجیبی میگی آوا

-من نه حرف عجیب نه

-خخ باشه هرچی تو میگی

-میگما رادینی بعد از شام میریم بیرون؟

و قیافمو مظلوم درجه یک کردم بادیدن قیافم از خنده روده بر شده بود

-چش قلبمه برو دیگه حنات پیش من رنگی نداره

با ناراحتی یه ذره برنج ریختم

-غذا بریز واسه خودت چشم میریم مام یه آوا خانم داریم دیگه

جلدی شامو خوردم و پریدم تا آماده شم اممم یه پیرهن عروسکی خوشمیل با جینم پوشدم موهام و هم باز گذاشتم ل\*خ\*ت ریخت رو شونه هام بعد یه شال انداختم رو سرم و رژ زدم کفشای پاشنه 10 سانتی مو پوشیدم و اومدم بیرون عخی چه ستی کردیم ما خخخخ

-بدو اوا که بریم

-تو اتیش کن من میام

با خنده رفتیم وسوار ماشین شورمان شدیم

-میگم رادین تو بعد از این دوماه چیکار میکنی؟

\*\*\*\*\*

رادین

-میگم رادین تو بعد از این دوماه چیکار میکنی؟

وای دختر این چه سوالیه تو میپرسی نمیقی من میمرم

-هیچی تو چیکار میکنی منم همون کار

-والا من هیچ درسمو ادامه میدم و زندگی رو دریاب

-خوب منم شرکت و دیگه دیگه

-ولش حالا اقا رادی خره پیش به سوی دور دور

و خودش ریسه رفت

-وای رادین خیلی وقت بود بهت نگفته بودم رادی خره خخخخخ وایی

الهی رادین فدای خنده هات بشه وای چال گونه هاشو اره بذار منم بگم

-بلی منم خیلی وقته باهات کل کل نکردم پایه بیه کل کل هستی؟

-بلی ایول رادی خره

-نکه تو گور خر نیستی

اخه سیاه سفید پوشیده بود داشت حرص میخورد چه جورم

-واقعا که خری گودزیلا

-عخی جوجو در حد ما نیستی

- من در حد تو نیستم بابا جات تو افقه

یهو هردو تامون یه نگاهی بهم کردیم و خندمون رفت هوا

-میگم حواست به ماشین باشه به کشتنمون ندی

صدای اهنگو تا ته زیاد کرده بودیمو خودمونم باهات میخوندیمهمه با تعجب مارو نگا میکردن یه همچین دیونه

هایی بودیم ما

\*\*\*\*\*

آوا



اخ این از منم دیونه تر بوده که خخخ بیسور بهم میگه گور خر هفت جد و ابادته گودزیلای بی ریخت اصلا من عمرا با این بشر بتونم زندگی کنم خیلی بی فرهنگه ((وا آوا خودت خواستی کل کل کنی))

من شکر خوردم اصلا وا چرا ماشین وایساد

-خوب آوا خانوم بریم یه بستنی بزنیم به رگ

-باشه بریم

اصلا رادین اقااست خیلی پسمل خویبه من که عاشقشم وای بستنی امم خوب چی سفارش بدم توت فرنگی تا هویج توت فرنگی خوش مزه تره تا پیاده شدم رادین دستمو گرفت با تعجب بهش نگاه کردم که یه لبخند زدوارد کافی شاپ شدید رفتیم و پشت یه میز نشستیم ادی رفت سفارش بده بیاد

-خوب آوا خانم

-خوب به جمالت چیه

-ینی یه حیون هست تو از اون بهتر پاچه میگیره

-رادین از جلو چشم گمشو

-کجا گم شم هنوز بتنی نخولدم ته

-رادین

-جان رادین

کفشمو در آوردم و میخواستم بکوبم سر رادین که گارسونه اومد و سفارشو آورد منم بستنی خوار 1000 ایشه افتادم جون بستنی مزش عالی بودا خخخخخخخ توت فرنگی چشم گرد شد مال رادینو نگاه کن وایی این چه جور بستنی هستش مردیم و از اینجور بستنیام دیدیم والا همش تو فیلما دیدیم دیگه

-چیه چرا بستنی منو با نگات میخوری

-عمرا خودت چی هستی که بستنی چی باشه

پوزخندی زد که رو اعصابم بود حالا اگه این بستنیم زهرمون نکردی مرتیکه استغفرالله بزنم دکور قشنگشو عوض کنما

-بخور زود باش یه سرم بریم شهر بازی و برگردیم

-من نمیرم میخوام برم خرید

–باش امشب شب توئه

بعد از 5مین بلند شدم پول بستنیا رو حساب کرد و زدیم بیرون از کافی شاپ

–حالا چی میخوای بخری ؟

–لباس

و نیشمو باز کردم یه نگاهی بهم کرد و زیر لب گفت

–خانوم کوچولوی خودمی

من شنیدم ولی خودم زدم به کری از شنیدن این جمله خر کیف شدم عین گاوی که بهش بستنی داده باشن یک  
نگاهی بهم کرد و قه قهش رفت رو هوا عخی بچمون خل شد رفت

–به چی میخندی ؟

–به قیافت

–برو به قیافه خودت بخند بچه پروو مگه من چمه

–هیچیت نیس ماشاله مث پنجه افتاب میمونی

از تعریفش نیشم گشاد شد که نقطه چین کرد تفکراتمو

–صد البته مث افتاب پرست رنگ عوض میکنی

–رادینننننننننننننننننن

خندش شدت گرفت پیشور بهمن میخندی بغض کرده بودم و داشت گریم میگرفت پیشور خدایا همه رو برق  
میگیره مارو چراغ نفتی ببین عاشق کی شدیما و گریم گرفت و اشکام درشت درشت میریختن رو صورتتم و کم کم  
هق هقم شروع شد

–رادین با بهت و تعجب –آوا پیشدی بابا من شکر خوردم چیشدی چرا ناراحت میشی حالا شوخی کردم

–تو خیلی شکر خوردی اصلا باهات گهرم

–آوا خانومی الان برات یه سورپریز دارما

منم فیضول درجه 10000000فورا نگاش کردم:چی شده چییه؟

با دیدن حالتی خندید :-الحق که آوای خودمی

وا خل شد رفت خوب از اول اوای تو بودم دیگه نه بابا مگه بچه اونم اه مخم تیلیت شد مخ باز شو افرین ااا خوب

-رادی چیه بوگو دیگه

-نوچ باید ببینی

اخم کردم تا رسیدیم پاساژ هومم خداداند چی میخواد بده

-سینیوریتا بفرمائید

مثل شاهزاده ها پیاده شدم و با افاده که خنده ی بلندی کرد

-زهر به چی میخندی؟

-به تو قیافت

-برو به خودت بخند

-من به چیم بخندم

وا آوا راس میگه ها به چی بخنده دیونه شدیا خوب اصلا ولش کن

-خوب بگو ببینم سورپرایزت چیه حالا؟

-بیا بگم بت

چشاتو ببند

بیا جلو تر حالا باز کن

وااییییییی خدایا منو اینهمه خوشبختی محاله بیشور برگشتم و دوییدم بغلش کردم خودش داشت میخندید

-میدونستم عاشق خریدی به خاطر همین اینو برات خریدم

یه مغازه پر لباس های خوشگل به نام آوا ای قلبم قلبم

-رادین خیلی اغایی خیلی دوست دارم

-راس میگی؟

-چیو؟

-که منو خیلی دوس میداری

-نه من کی همچین حرفی زدم

-اره تو راس میگی

دستشو ول کردم و دوییدم تو مغازه واو عالیه

اوه چه لباسایی کسایی که اونجا کار میکردن واس من تعظیم کردن که عصبانی شدم

-جرعت دارین یه بار دیگه تعظیم کنین

رادین -خو چرا داد میزنی اینا خدمت کاراتن دیگه

-غلط کردن من و اونا دوستیم بهش بگو به من تعظیم نکنن

-باشه چرا عصبانی میشی؟

-چون بدم میاد برای پول بهم تعظیم کنن

چند دقیقه صحبت کردو اومد

-حله بریم آوا

-بریم

دستشو گرفتم و رفتیم عالی بود لباساش

-اصلا رادین همه لباساش مال خودمه بردار ببریم خونه

رادین بلند خندید -چشم میبریم

دلَم که افتاد سر جاش با لذت همشونو نگاه میکردم امممم چه لباسای خوشمزه ای وای بعد از 5مین رادین اومدو

گفت باید بریم و من موندم سر جام

-رادى جونم من نمیرم

-نه دیگه بریماز فردا میای

-باوشه بریم

\*\*\*\*\*

دقیقا مونده 4 روز تا جداییی حالم خرابه نمیدونم باید چیکار کنم حتی فکر اینکه چن روز دیگه قراره ازش جدا

بشم منو دیونه میکنه و اون هم عین خیالش نیست بایدم نباشه من نه یکی دیگه ای ای آوا دیدی چجوری مَث یه

دستمال عوض کردبیشور من دوسش دارم خو حالا اون عوضی کیه حتما سوزان جونشه دیگه هق هق دقیقا

چهار روزه ماتم گرفتم و دارم میمیرم زنگ در خورد برممم ببینم کیه

-بله

-منم آوا باز کن

-باشه و درو باز کردم و فوراً دویدم تو اتاقم و درو قفل کردم

-آوا باز کن درو چیشده چرا این شکلی شدی تو؟

-هیچیم نیست برو دیگه داره تموم میشه توام راحت میشی منم

خواستم بگم ناراحت که دیدم سه میشه گفتم

-خوشحال میشم

-چرا اینطوری فکر میکنی هان؟

-من هیچ جووری فک نمیکنم تو خیلی فکرت مشغوله

-اره من فکرم مشغوله مشغول یه نفر که این دل بی صاحب اسیرش شده نمیدونه که حالمو عشقم نمیدونه

کنارمه ولی نمیدونه هرروز

-هه خوشبخت باشین ایشالا

تا این گفتم عصبانی شد و رفت و درو چنان بهم کوبید که فک کنم از جاش کنده شد

\*\*\*\*\*

ساعت از یکم گذشت این کجا موند اه غلط کردم خدایا کجاست حالا من چیکار کنم انقدر اینور اونور رفتم که یه

ساعتم گذشت رو کاناپه دراز کشیدم که منو فک کنم خواب برد

\*\*\*\*\*

رادین

اه وای خدا مغزم داره داغون میشه من چیکار کنم که بهش بفهمونم دوسش دارم نمیفهمه داره با گریه هاش منو

از بین میبره با حرفاش هوففففف دستی تو موهام کشیدم و موسیقی رو پلی کردم تنها چیزی که آرامش میده

همینه

اخخخخ خدا خودت بهم یه راه نشون بده زنگ زدم به ادین

-بله

-منم رادین

- چیشده چرا صدات گرفته

-داغونم داغون

-چرا چیشده بگو مردم

-هیچی دارم دیونه میشم میخوام به آوا بگم که دوسش دارم هم خودش داره داغون میشه هم من

-نه باید بیابین ایران بعد

-ادین داریم داغون میشیم

-نه همین که گفتم توام خودتو اغون نشون نده قوی باش فقط مونده 2روز

-باشه پس خدافظ

-خدافظ

تا قطع کردم اروم شده بودم پا شدم تا برم خونه

تا درو باز کردم آوا رو دیدم که رو به در رو یه کاناپه نشسته خوابش برده حتما منتظر من بوده رفتم جلو قطره اشکش هنوز مونده بود چشاشو پاک کردم بوسیدمشو رفتم تو اتاق و پتو اوردم انداختم رو آوا و روشو کشیدم و خوابوندمشو خودمم رفتم تو اتاق و خوابیدم

\*\*\*

آوا

چشمامو باز کردم وایی این پتو رو کی انداخته روم اصلا من چرا اینجا خوابیدم با یاد رادین تو جام پریدم اومده خونه فورا پاشدم و دویدم تا ببینم اونجاس یا نه که دیدم رو تخت اروم خوابیده خیالم راحت شد خدایا ای کاش زود تر تموم میشد اخخخ رفتم تا صبحونه آماده کنم باید قوی باشی آوا زود خودتو لو نده سه میشه دیدی مٹ جوجه رنگیا انداختت بیرون غلط کرد میکشمش بیشور اه وجدان ازت بدم میاد ولم کن دیگه همه جا باهامی نمیزاری یه کاریو خوب انجام بدم دلم خنک شه اخه باش من دیگه کاریت ندارم هرکاری میخوای بکن خوب میزو به بهترین نهو چیدم قرار بود امشب بریم فرود گاه تا بپریم ایران بریم داخلش تو مرکزش و از هم جدا شیم

-سلام آوا صبحت بخیر

-سلام خوب خوابیدی؟

-مرسی وسایلاتو جمع نمودی

-الان میرم جمع کننم بذار صبحونه بخورم

-باوشه منم کمکت میکنم

اه تو غلط میکنی میخوای تمرکزمو از دست بدم دیگه اره مرتیکه ایا زبونتو گاز بگیر ببینم

-آوا کجایی؟

-هیج جا من میرم وسایلارو جمع کنم

-باش منم میام

بلند شدم رفتم اتاق سر کمد خودم چمدونمو در اوردم و گذاشتم کنارم و کشو هارو باز کردم تا لباسامو بردارم  
هوف این لباسم عاشقشم دیگه خخخخ رنگی رنگیه میپوشمش شبیه جوجه اردک میشم ههاهاهاهاها خخخ  
یادش بخیر مامانم بهم میگفت خره گنده اخه موهامم خرگوشی میبستم ادینم بهم میگفت خرگوش خخ ای ای  
رادی خره اما از تو حرفی ندارم ببرم با خودم لباسامو جمع کردم و دزدکی یکی از لباسای رادینو برداشتم و سریع  
چپوندم تو چمدونم تا رادین نبینه

-آ تو تموم کردی

-اره توام جمع کن بیا

-باوشه

\*\*\*\*\*

داریم سوار هواپیما میشیم خو به سال اینجا زندگی کردم باهاش خاطره دارم نمیشه که به همین اسونیا ترکش  
کرد یه نگا به خونمون کردم هه خونه منو رادین واقعا که گریه داره تو این یه سال سرنوشت چه ها با من نکرد

آوا شاعرم شدی خیر سرت گمشو ببینم

-بیا شماره پروازمونو گفتن بریم

-باش

دستم گرفت و راه افتادیم تو هواپیما نشستیم به یاد روز اولی که اومده بودیم افتادم اخ چه کیفی یمیداد از به  
یاد آوردنش خندم گرفت خخخ عخی سوزانه رو سوزوندم بیچاره ای از دست من چیا نکشید

-داری خاطراتو سیر میکنی

-اره یاد روز اولو سوزان افتادم

با گفتنش رادین خودشم خندید

-اره چه کیفی کردیما یا ترکوندن مشبااا

-وای رادی پس بوتیک چی؟

-هیچی تو ایران یه شعبه زدیم به خاطر زحماتی که تو این یه سال کشیدی

بیشور ینی تو برو منم میرم خیلی بدی رادین نمیبخشم خیلی بیشعوری ایشالاه زن بعدیت بره زیر نوزده چرخ که با احساساتم بازی کردی مرتیکه اه یه نفس عمیق کشیدم و آرامشمو حفظ کردم

-مرسی نمیخوام بابا واس خودت

-منم عر عر برو دخی خودتو رنگ کن میدونم داری بال در میاری

-اصلنم

-باش هرچی تو میگی

مهماندار اومد و بعد توضیحات لازمه دش بسته شد و ما حرکت کردیم اوفففففف حالا اینهمه ساعتو چچیکار کنم بهترین راه خوابه اومممممم سرمو گذاشتم رو شونه رادین و بخواب رفتم

-آوا بلند شو یه چیزی بخور ضعف میکنی

-ها این چیه

-اب پرتقاله با کیک پاشو

بلند شدم و نشستم و لیوانو دستم گرفتمو شروع کردم به هورت کشیدن اخ چه کیفی میداد کیکم لومبوندم اممم رادین با دیدن قیافم خندید برو به قیافه عمت بخند بچه پروو بزئم دکورشو عوض کنما

-چطور بود؟

-افتضاح این چه اب پرتقالیه؟

چشاش شد قد نلعبکی-وایی آوا رو نیس که سنگ پای قزوینه

-ولم کن میخوابم چقدر مونده

-دو سه ساعت

-باشه

و گرفتم خوابیدم

\*\*\*\*\*

-آوا بلند شو داریم فرود میاییم



مات جت نشستم امممم شالم سرمه مانتو هم پوشیدم زود ایینه رو در اوردم و خودمو نگاه کردم خوب بودم قرار بود بیان برای استقبالمون هر دو خانواده

-مهمانان گرامی ما در فرود گاه ..... هستیم خود را آماده فرود بکنید کمر بند خود را ببندید

خوب من امادم همه چی ارومه من چقدر بد بختم خخخ اینجام شاعری میکنم میبینی اخ که من چقدر با نمکم درحالی داشتم پیاده میشدم دست رادینو گرفتم شاید آخرین بارم باشه که دستشو میگیرم ولی خوب اینم یه نعمته

-آوا خانومی بریم

-بریم

هوف همه منتظر ما بودن از شکیلا جون گرفته تا مامان مریم خودم تا دیدمشون دیویدم و بغلشون کردم گریه گرفت داشتم گریه میکردم هق هق میکردم همه فک میکردن به خاطر دوری از اونا بوده ولی من به خاطر رادین گریه میکردم

-آوا دخترم بیا اینجا ببینم رادین اذیت کرده گوششو بیچونم هان؟

رایان-اره زنداداش بزخم فکشو بیارم زمین

و خودشم غش غش میخندید دیدم که الینا اومد وای عخی این نخود منه وای قلبمممممم منم نخود میخوام وای چه خوشگله

-ادین-سلام اجی خوبی

=بغلش کردم -داداشی

-جان داداشی

و بعد از شوصون دقیقه و بغل وروبوسی نخودو بغلم گرفتم

-عخی چشم منو دور دیدی داری کیفتو میکنیا یک بلایی سرت بیارم باید مات عمت شیطون باشی اروم نه فهمیدی الانم گریه کن

و گریه کرد اخ جونم چه حرفامم گوش میده همه خندیدن و رادینم به من خیره شده بود دیگه راه افتادیم بریم خونه من از همون جا رادینو صدا زدم

-ببین رادین دیگه وقتمون تموم شده تو به خوندات بگو منم میرم خونه میگم

-اما آوا

-اما و اگر نداره همین که گفتم

-باشه پس خدافظ

-خدافظ به سلامت

-آوا

-زهر برو حرف نزن بسمه اینقدر کشیدم

-باشه خدافظ

اخیش راحت شدم همه رفتیم تو ماشین که نشستیم وبه ادین گفتم که موضوع رو به مامانو بابا بگیم شروع کردم

-مامان و بابای خودم ببینید دخترتون

ادین-من میگم

و شروع کرد همه چیو گفتن و هر لحظه مامان و بابا بهت زده تر میدن و نگاهشونو میدوختن بهم

-بخدا مجبور بودم

-تو خونه حرف میزنیم

بعد از 10مین رسیدیم خونه هوف رادین اینا هم اومدن و هر دو خانواده نگاهشون به منو رادین بود خجالت کشیدم

سرمو انداختم پایین

-آوا منو نگاه کن

\*\*\*\*\*

-نگاه کردم

که یهو رادین نشست رو زمین و دستشو کرد تو جیبش یه جعبه در آورد

-آوا زخم میشی؟

خشک شده بودم جلو همه اشک از چشم جاری شد د اخه کصافد اینو چرا زود تر نگفتی که من انقدر زجر نکشم

وایی خدایا دارم خواب میبینم یه چک زدم به خودم تا ببینم خوابم یا بیدار که فهمیدم بیدارم

-آوا من از اولش دوستت داشتم ولی میترسیدم بهت بگم تو منو پس بزنی حالا منو قبول داری یانه؟

همه به من نگاه کردن ادین چشاشو باز و بسته کرد ینی اره و منم گفتم

-رادین منم خیلی دوستت دارم اره زنت میشم

دوتا خانواده دست زدن و رفتیم خونه همه چی عالی بود همه چی انگار تو این دنیا نبودم و داشتم تو خواب سیر میکردم

\*\*\*

اه گردنم خشک شد زنیکه یه ساعته منو خوابونده داره سایه میزنه هوف نمیدونم منو شبیه زامبی میکنه والا  
-بلند شید نوبت موها تونه

نشستم امروز روز پیوند منو رادینه اصلا برام غیر قابل باور بود یه روزی به رادین برسم رادین همون لباس عروسی که از المان خریدیم رو به من داد و منم کت و شلوار رو امروز خیلی خوشحالم و هیچ موقع از یادم نمیره بعد از نمیدونم چن مین موهامم آماده شد با کمک ارایشگره لباسامو پوشیدم و الان ایینه رو باز کردن واو چی دشدم من حوری کمه رادین منوبینه غش میکنه که

ارایشگره-وای عروسک شدی خوشبحال دوماد

و منم نیشمو باز کردم که فیلم بردار اومد تو گفت داماد داره میاد عخی رادینم بیاد ببینم چیشده ؟  
تا وارد شد چشامن زوم شد روش عخی چیشده عشق خودمه دیگه موهاشو فشن داده بودن بالا و با اون کت و شلواره عالی شده بود اونم نگاش رو من بود تا به من رسیدو گل و داد پیشونیمو بوسید ارامش ینی این  
-بفرمائید

صدای فیلم بردار بود که به ما دستور میداد انقدر بدم میاد از شون

\*\*\*\*\*

و زندگی ما هم اینطور به دست قلم سرنوشته نوشته شده بود که اینطورری بهم دیگه برسیم از خدا ممنونم که منو به عشقم رسوند الان دیگه هیچی ازش نمیخوام جز خوشبختی و کنار رادین بودن  
(دوستان ازتون ممنونم اونایی که در طول رمان منو یاری کردن امیدوارم خوشتون بیاد این رمان قلم اولم بود و خیلی دوستش دارم امید وارم مرود قبول واقع شده باشه )

فاطمه اسدی

پایان

منبع تایپ : <http://forum.negahdl.com/threads/100564/>

[www.negahdl.com](http://www.negahdl.com)

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به وبسایت ما مراجعه و ما با تماس بگیرید